

واژه‌های پزشکی پارسی

ذخیره خوارزمشاهی

وراهنمای ساختن واژه‌های دانشک

در زبان پارسی

گردآورنده: دکتر جامی یگیتی کیلانی

واژه‌های پزشکی پارسی ذخیره خوارزمشاهی

و راهنمای ساختن واژه‌های دانشیك در زبان پارسی

گردآوری: دکتر جامی شکیبی گیلانی

تهران ۱۳۶۳

Pure Persian Medical Terms Extracted from
Zakhireye Kharazmshahi
A Guide for Formation of Persian Scientific Words.
by: Jami Shakibi Guilani, M. D.
Teheran, 1984

واژه‌های پزشکی پارسی
نخیره خوارزمشاهی
و راهنمای ساختن واژه‌های ناشیك در زبان پارسی
از: دکتر جامی شكیبی گیلانی
تیراژ ۱۰۰۰ جلد
چاپ نخست ۱۳۶۴
چاپخانه نقش جهان - تهران
ناشر: مؤلف
کتابه حقوق از آن نویسنده است.

برای دوستداران زبان پارسی

پیشگفتار

زبان پارسی که مردم ایران زمین بیش از سه هزار سال است بآن سخن می‌گویند از دیرباز دستخوش آشوبهایی شده است و در چند صد سال گذشته کار بآنجا رسید که برخی گمان بردند که این زبان پاک ست و بی‌پایه است و نمی‌توان زمینه‌های دانشی را بآن زبان بازگفت، برخی نیز پنداشتند که زبان پارسی تنها بکار جامه‌سرای می‌آید و آن کارایی که از آن در زمینه‌های دانشی خواسته می‌شود ندارد.

از دیرباز در این زمینه کارهایی شده است که هیچ بودن این گفته‌ها را راست می‌دارد، گرچه کوششهایی در زمینه‌ی واژه‌های پزشکی پارسی شده است اما از آنجا که بیشتر این کوششها از روی برنامه درست و برپایه‌های دانشی استوار نبوده است یا نگرفته است، نوشتن يك فرهنگ پزشکی انگلیسی پارسی نخست نیاز بآن دارد که واژگان پزشکی پیشینیان خود را خوب بشناسیم.

واژه‌نامه‌ایکه اکنون پیش چشم دارید گامی در راه سامان دادن آشتگی زبان پزشکی پارسی است. پیش از اینکه از خود ولژه بسازیم باید نوشته‌های کهن پارسی را خوانده و یا باریک بینی آنها را واژه‌بواژه شکافته و برابری اروپایی آنها را بیابیم. پس ازاینکه این سنگهای بنیادین یافته شد با کمک آنها و پرهیبهایی (models) که در این نوشته‌ها آمده است بی‌گمان می‌توانیم فرهنگ پزشکی پارسی داشته باشیم.

در این‌نامه من کوشیده‌ام که آنچه را که در ذخیره خوارزمشاهی بکار پزشکی امروزی می‌آید بیرون آورده و با انگلیسی برابر کنم. درپارمائی جاها نیز برداشت خود را برای راست داشتن پیام آن آورده‌ام.

امید است با کوشش دیگر دانش پژوهان زبان پزشکی پارسی از آشتگی کنونی بیرون آمده و ساختن پیدا کنند.

از دوست گرانمایه آقای دکتر علی محمد حقشناس لاری که هیچگاه از راهنمایی کوتاهی نکرد بسیار سپاسگزارم. نیز از فرخنده، سوسن و آریا، همسر و فرزندانم که با شکیبایی خود در اینراه مرا دلگرم ساختند سپاسگزارم. ارجح کمک‌های آقای قالیباف سرپرست چاپخانه نقش جهان و کارمندان آن سازمان را شناخته بی‌اندازه سپاسگزارم.

دکتر جامی شکیمی گیلانی، تهران ۱۳۶۴

PREFACE

There is extreme confusion in the modern Farsi language, in medical texts. Thus it is routine to come across Persian, Arabic, English and French terms when dealing with medical subjects. This deplorable state is a reflection of the total confusion produced in the Persian language by ill-advised and ill-informed writers, who-not having a thorough knowledge of the Persian language, have introduced unnecessary foreign ~~knowledge of the Persian language, have introduced unnecessary foreign~~ words in the language without any discipline. The situation is so grave that finding a few Persian words in Farsi medical books and articles is a rarity. Lack of information regarding the medical terminology in the Persian language has made the physicians to believe that Persian language is incompetent in expressing medical and technical subjects. In this book I have endeavored to prove this idea totally groundless. Zakhireye Kharazmahahi, a comprehensive text of medicine written in 1097, is awash with pure Persian medical terms. I have extracted these words, and terms and the sentences containing them and have converted them into English language. The models thus found serve as guides for formation of further medical and other technical terms. It is my cherished desire, to have thus paved the way, to a small extent, for future endeavors for purifying the Persian medical and technical language. These words and terms serve as building blocks and models for making new words and terms which did not exist before. Making medical and technical words without the use of ancient models, and extrapolation of the methods of word formation in European languages to Persian, is totally ill-advised, and must be abandoned.

I wish to thank Dr. Ali Haghshenas whose guidance was invaluable in my struggle for achieving purity in the Persian language. I also wish to thank Farkhondeh, Susan, Arya and Sarye whose assistance and patience enabled me to complete this work. I appreciate the assistance of Mr. Ghallibaf and the staff of the Naghshe Jahan Printing House.

Jami Shakibi, Guilani, M. D.
Teheran, 1984

گفتاری کوتاه درباره‌ی شیوه و اژه سازی پزشکی و دانشیك در زبان پارسی

دکتر جامی شکیی گیلانی

از دیرباز کوششهایی در زمینه‌ی سر و سامان دادن بزبان پارسی در پزشکی و دیگر رشته‌ها شده است اما با يك نگاه کوتاه بنوشته‌های پزشکی و دانشیك فارسی امروزی می‌بینیم که این کوششها آنچور که باید بجایی فرسیده است و زبانی که در این نوشته‌ها بکار میرود بگفته‌ی فردوسی:

نه ایران، نه ترك و نه تازی بود سخنها بکسر دار باژی بود.
در این نامه‌ی کوتاه که پیش چشم داریم در نگاه نخست چنین پنداشته میشود که اگر يك کتاب کهن فارسی در زمینه‌ی پزشکی که همدی اندامها را فرا می‌گیرد تنها ۷۰۰-۶۰۰ واژه دارد، پس در سنجش با زبانهای اروپایی باید دهها هزار واژه کم داشته باشیم.

اما آنچه که از کار سید اسماعیل گرگانی و دیگر نویسندگان ایران باستان در زمینه‌های فنی بدست می‌آید، سخت ارجح‌تر و بزرگتر است. خواست من از این کار این است که از این واژه‌ها که از ذخیره‌ی خوارزمشاهی بیرون کشیده ام شیوه‌ی واژه سازی پزشکی و بالاتر از این روش واژه سازی در همه‌ی زمینه‌های فنی یاد گرفته شود. از اینرو این کار نمونه‌ها و پرهیچها (models) را بدست ما میدهد که برپایه‌ی آن می‌توانیم دهها هزار واژه‌ی دلخواه بسازیم.

در این زمینه چند چیز را باید فهرستوار بگویم و در پایان سخن را با چند نمونه پایان برسانم:

۱- در رشته‌های فنی زبان پارسی همه‌گونه مایه‌ها را دارد، و بسیار کم نیاز بآن پیدا میشود که واژه‌های نوین از خود بسازیم.

۲- راه دستیابی به گنجینه وازگان زبان فنی پارسی، خواندن نوشته های کهن پارسی است با پاریک بینی و ترجمه ی آنها واژه واژه و جمله جمله بزبانهای اروپایی تا از اینراه دیده شود که چگونه واژه های پارسی با واژه های اروپایی برابری می کنند و روی چه پرهیبهایی ساخته میشوند.

۳- وام گرفتن برخی واژه های بیگانه از هر زبان که می خواهد باشد نه تنها پسندیده است بلکه گریز ناپذیر است. اما این وام گیریها باید بخردانه و بر پایه ی درست استوار باشد.

۴- کاربرد شیوه های واژه سازی زبانهای اروپایی در زبان فنی پارسی (پزشکی و دیگر رشته ها) پاك نادرست و گمراه کننده است. بدبختانه بیشتر کوششهایی که تاکنون شده است با این روش بوده است ازاین روش باید پرهیز کرد.

من در اینجا چند نمونه از این کار بیهوده را می آورم تا ثابت شود چه در پزشکی و چه در دیگر رشته های فنی، باید باین گونه که در این نامه آمده است واژه ساخت و نه برپایه ی پرهیب های اروپائی:

نمونه ای از واژه سازی در زمینه پزشکی: این واژه ها را برخی خود ساخته (سه تا*) و برخی دیگر را از نوشته های دیگران آورده ام. در اینجا بیاد داشته باشیم که این نمونه ها یاشیومی نادرست ساخته شده اند یعنی کوشش نا آگاهانه برای ساختن واژه های همانند واژه های اروپایی شده است! (از دامن نام کسانی که این واژه ها را ساخته اند خودداری می کنم:)

| | |
|----------------------|------------------------|
| * اندام پوست شاخ سام | Acrokeratosis |
| خایه پنهانی | Cryptorchism |
| * اندام پوست آماس | acrodermatitis |
| * هر انگشت چسبیدگی | acrosyndactyly |
| هم دهان گری | enastomosis |
| نایژه فراخی | bronchiectasis |
| کم قند خونی | hypoglycemia |
| الکل خونی | alcoholemia |
| باسیل ترشی ناگرا | acid - fast bacilli |
| باسیل گرما نافرسا | heat-resistant bacilli |
| تهی روده چینی | jejunoctomy |

و هنگامی که این شیوه ی نادرست را در بالاترین مرزهای واژه سازی به کار بندیم واژه هایی پدید می آید که چون غول بی شاخ و دم شده وجه با کسانی که خود شیفته ی واژه سازی خود هستند از این نو پدیدهای ناهنجار خود در شگفت می شوند:

acne را به پیه مو ، پیاز آماس ترجمه می کنیم و بسی acne indurata

میشود سخت پیه مو پیاز آماس!! اکنون ببینیم پیشینیان ما که در زمینه های پزشکی و فنی دنباله رو بودند و کار خود را برپایه های راستین زبان پارسی بدیگران می فهماندند، دریافت های امروزی پزشکی را چگونه می گفتند؟ چند نمونه از کارسید

اسماعیل گرگانی در ذخیره‌ی خوارزمشاهی این زمینه‌ی پیچیده را روشن کرده راه را بنا نشان می‌دهد:

— [درباری سگ دیوانه] و باشد که تش بیاماند و چیزی کم‌خورد و تشنه شود و آب نخورد و از آب بترسد...

ما امروزه اگر باین زمینه در یک کتاب انگلیسی برخوردیم ناگزیر خواهیم بود واژه‌ی hydrophobia را جوری بیارسی برگردانیم و باشد که آنرا «آب ترسی»

ترجمه کنیم اما هنگامی که به‌جمله‌ی بالا باز می‌گردیم می‌بینیم گرگانی hydrophobic را «از آب بترسد» می‌گوید... زیرا او ترجمه نمی‌کند، او بیارسی سخن می‌گوید، از اینرو claustrophobia و school phobia را نیز نمی‌باید «تنگ جا ترسی» یا «تنگنا ترسی» و «دبستان ترسی» ترجمه کنیم، گرگانی بجای آنها بی‌گمان می‌گفت «باشد که از جاهای تنگ بترسد و یا از دبستان رفتن نیز بترسد».

— گرگانی می‌گوید: «داروهایسی که برای گسرد آمدن آب در رحم [بکار می‌روند]» برای این واژه امروزه hydrometrium می‌گویند، ما اگر می‌خواستیم این واژه را بیارسی برگردانیم می‌گفتیم «آب رحمی» یا «آب زهدانی» اما نمونه‌های بالا راه دیگری بنا نشان می‌دهد.

— اسماعیل گرگانی می‌گوید: «داروهای خون برآمدن از گلو بسبب بیماری خون و گشاده شدن سر رگها...»

ما امروزه در نوشته‌های اروپایی به hematemesis برمی‌خوریم و برای گشتن آن بیارسی دچار درسر می‌شویم. گرگانی راه را نشان می‌دهد «خون برآمدن از گلو» — در جای دیگر: «خون برآمدن از سینه و شش...» در نوشته‌های اروپایی واژه‌ی hemoptysis برمی‌خوریم، و هرگاه بخواهیم آنرا ترجمه کنیم سرگردان می‌شویم.

— و سر انجام «داروهای آماس لب»... این برابر «cheilitis» است که اگر ما می‌خواستیم آنرا بگوییم ترجمه می‌کردیم «لب آماس» و مانند آن، راه پیشینیان ما جز این بوده است. آماس لب، آماس جگر، آماس کیهی گند و مانند آن می‌گفتند بجای لب آماس و جگر آماس و گند کیه آماس.

اکنون همه‌ی واژه‌هایی را که در پیشتر آوردیم و ترجمه‌های غلطیه سلبیه‌ی آن را بزبان پارسی پاک و زبان سید اسماعیل گرگانی می‌گوییم تا خود دانسته شود که راه درست اینست نه آن:

| | |
|-----------------------------------|-----------------|
| شاخی شدن پوست اندامها | acrodermatosis |
| ناپیدایی یا پنهان بودن گند (خایه) | cryptorchism |
| آماس پوست اندامها | acrodermatitis |
| چسبیدگی سر انگشتان | acro-syndactyly |
| پیوند دهانه‌ی... پدهانه‌ی... | anastomosis |
| فراخی نایژه‌های شش | bronchiectasis |

| | |
|---|--------------------------|
| کمی قند خون | hypoglycemia |
| پیدایش الکل در خون | alcoholemia |
| باسیلی که رنگش با ترشی پاک نمی‌شود | acid - fast bacilli |
| باسیلی که رنگش را با گرما از دست ندهد | heat - resistant bacilli |
| بریدن و جدا کردن روده‌ی تهی از تن بیمار | jejunectomy |
| و ترجمه‌ی پارسی Acne indurata میشود: آماس سخت پیه و پیازمو. | |

کلید راهنما:

ZX = ذخیره‌ی خوارزمشاهی

[] = آنچه میان دو چنگ آمده است برای روشن شدن رمید است و من آنها را نوشته‌ام.

کتابی که از آن بهره گرفته شده است ذخیره‌ی خوارزمشاهی، چاپ در روی مسحه‌ی خطی نوشته‌ی سید اسماعیل گرگانی - بکوشی سعیدی سیرجانی - انتشارات سید فرهنگ ایران - ۲۴۹ - چاپ ۲۵۳۵ - چاپخانه‌ی محمد علی علمی، - میباشد. آنچه از ذخیره خوارزمشاهی در آوردمام بزبان امروزی نوشته‌ام، از «پرو» «ده» «د» نوشته‌ام، «ب» چون در گذشته «ب» و «چ» و دیگر حرفهای داری را «رویدی» تلاقی «ب» و «چ» و مانند آن می‌نوشتند، آنها را نیز بشیوه‌ی امروزی نوشته‌ام تا خواندن آن آسان باشد.

برای نمونه در کتاب آمده است «و چنین هوا خوشتر و گوارنده‌تر باشد» من آنرا اینجور نوشته‌ام «و چنین هوا خوشتر و گوارنده‌تر باشد» تا خواندن آن برای پارسی زبانان امروزی آسان‌تر گردد.

در پایان کتاب فهرست واژه‌های پزشکی انگلیسی داده شده است و شماره‌هایی که در پس این واژه‌های انگلیسی آمده است شماره‌های کنار جملهای واژه‌نامه بارگشت میکند تا خواننده بتواند هیچ‌یک از واژه‌های پزشکی انگلیسی امروزی را بیابد.

برای درست خواندن برخی واژه‌ها، از الفبای آوایی زیر کمک گرفته شده است:

- a = «ا» مانند «آ» در «آب»
- ā = «آ» مانند «ا» در «ارز»
- b = «ب» مانند «ب» در «باد»
- c = «چ» مانند «چ» در «چندان»

| | |
|------|--|
| d = | «د» مانند «د» در «دندان» |
| ð = | «ا» مانند «آ» در «اسم» |
| f = | «و» مانند «ف» در «فیل» |
| g = | «گ» مانند «گ» در «گل» |
| h = | «ه» مانند «ه» در «هر» |
| i = | «ی» مانند «ی» در «جیک» |
| j = | «ج» مانند «ج» در «جام» |
| k = | «ک» مانند «ک» در «کلم» |
| l = | «ل» مانند «ل» در «لب» |
| m = | «م» مانند «م» در «من» |
| n = | «ن» مانند «ن» در «نفت» |
| o = | «ا» مانند « او » در « او » |
| p = | «پ» مانند «پ» در «پدر» |
| q = | «ع» مانند «ع» در «غول» |
| r = | «ر» مانند «ر» در «رود» |
| s = | «س» مانند «س» در «سرب» |
| t = | «ت» مانند «ت» در «ترك» |
| u = | «او» مانند «و» در «توت» |
| v = | «و» مانند «و» در «ویرامین» |
| w = | «ش» مانند «ش» در «شب» |
| x = | «خ» مانند «خ» در «خوراك» |
| y = | «ی» مانند «ی» در «يك» |
| z = | «ز» مانند «ز» در «زیر» |
| z' = | «ژ» مانند «ژ» در «ژنده» |

1- ZX. P. 2

گوارنده

Pleasant

.... و چین هوا خوشتر و گوارنده‌تر باشد....

2- ZX. P. 2

گوارنده

Digestible

... و هر زمینی که از این آب خورد نبات او خوشتر و گوارنده‌تر باشد.

3- ZX. P. 2

حیوه

Creature

.... و بدین سبب.... چندگان زیانکار کمتر تولد کنند..

4- ZX. P. 2

سازوار

Agreeable; compatible

.... و نبات او خوشتر و سازوارتر باشد....

5- ZX. P. 2

روا

Fluent

.. آن لفظ تناری یاد کرده آمد تا آن تکلف دورتر باشد و بر زبانها روانتر

6- ZX. P. 4

درستی-۱

1- Health

نگاه کردن-۲

2- maintain

طب مدعنی است کی طبیب از وی از حالهای تن مردم و درستی و بیماری نگاه

کند تا...

7- ZX. P. 4

ماده

component; constituent

و آن شش چیز است. یکی مایه‌های چهارگانه است کی تن مردم از آن فراهم

آورده شده است.

8- ZX. P. 4

فراز هم نهاده بودن

to be made of

وپی و غیر آن کی از اسحوال و رنگ و پی و گوشت و پوست و در هر هم نه . . .
و در هم پیوسته....

9- ZX. P. 6

پیوسته

compound

بدین سبب آن اندامها را یکسان و این دیگر اندامها را پیوسته . گوید
و.... این را مرکب گویند.

10- ZX P 5

گشادگی

dispersion; dissociation

و مایه‌ها از هم گشادگی و گریز می‌جویند .

11- ZX. P. 5

مایه

element

و این چهار مایه بتاری از کان گویند و عناصر گویند..

12- ZX P 5

پایداری

Stability

کی آن تر را از هستی او پایداری باشد و در آن نهاد کی بهاید بماند

13- ZX, P. 5

باشنده

inherent

.... کی این حائی کی از آب برهد کرد بیشتری از وی از سوی شد کرد ت
این آرامگاه خوشتر باشد و هوای او درست‌تر و صافی تر و باشدگان او قویتر و تس
درست‌تر باشد و همه باشدگان زمین را از آب بهره می‌باشد

14- ZX. P 6

ایستدگی

Being static

و اندر آب بسبب آمیختگی با خاک تندی و ایستدگی بدید آید تا چون جسمی
را بر نهادی بهادی بر آن نهاد دیر بماند..

15- ZX. P. 7

مایه

Element

.. از چهار مایه کی آن را از کان گویند و عنصر نیز گویند....

16- ZX P 7

چگونگی

Nature

و هر مایه را کمیتی است و کیفیت بیاری چگونگی باشد و حکم این کیفیت
را صورت گویند و طبیعت نیز گویند

17- ZX. P. 7

گوهر

Essence

و گوهر همه مایه‌ها یکسان است.

18- ZX. P. 7

فزون از این

In addition to this

و فزون از این مزاجی معر نیست.....

19- ZX. P. 7

رست

In equilibrium

و چهار معر ما یکدیگر باز کوشد و هر چهار برابر است کیفیت رست
پدید آید کی آن را معتدل راستینی گویند.

20- ZX. P. 7

رستارست

Equal, identical

و معتدل راستینی چیزی باشد کسی ترکیب اجزای ارکان است وی
رستارست

و در چندین هزار خلق کی حقایق تعالی آفریده هرگز دوتی نیست مزاج
رستار است نبوده است و باشد.

21- ZX. P. 7

توانایی-۱

1- strength

مرازی-۲

2- leanness, skinniness

دلتوانی-۳

3- weakness

هرگز دوتی را بالا و پها و توانائی و ناتوانائی و دلآوری و بددی و کم خورشی
و سیر خورشی و فریخی ترازی خوبی و ورشی و زیرکی و نازیرکی... هیچ بهم نیست

22- ZX. P. 8

برافزودی

multiplicity

و هرگز دوتی را بالا و پها و آوازه و رنگها هیچ بهم نماید و برافزودی
این همه بسبب برافزودی مزاج هاست.
... یسی برافزودی اندر مزاجهای مردمان پیار است.

23- ZX. P. 8

لیف

fiber

از بهر آنک پوست حسی است از لف اسبابها وار رگهای ناریک بدنه.

24- ZX. P. 8

گوشت

parenchyma

صفت سالم است، پس دماغ، پس فریخی، پس شش، پس جگر، پس سیر، پس
گوشت عضله، پس گوشت دل، پس گوشت گرده. .
[واژه گوشت در بالا براساسی بهی پاراشیم parenchyma بکار رفته است یسی
آن باقی که کار راستین هراستامی را انجام میدهد نه باعث همبندی و استوار سازی آن
در این روایت که در حصر می حوازمشاهی از «گوشت» عضله و «گوشت دل» و
«گوشت گرده» یاد می شود، یسی آن حشی از دل و گرده و مانند آن که کار بیدین
را انجام می دهد و این همان Parenchyma است].

25- ZX. P. 9

۱- بالیدن

1- to develop

۲- قزودن

2- to grow (vi)

۳- پروردن

3- to grow and develop (vi)

عمر مردم بر چهار بخش است، يك بخش روزگار پروردن، و بالیدن و قزودن

ست

26- ZX. P. 9

رسیدگ

adolescence; maturity

و دوم روزگار رسیدگی و تازگی است.

27- ZX. P. 9

دومونی

middle-agedness

و سوم روزگار کهلی است و کهل را بیاری دومونی خوبند و

28- ZX. P. 9

آگندگی

compactness

و بهری اندامها آگنده تر است و گوشت آن سخت تر و بهری هست کی بدان سختی

و آگندگی نیست

29- ZX. P. 10

خون اندك

oligemia

ورگه درتن او باریك بود و خون اندر وی اندك باشد

30- ZX. P. 10

گذاختن

to atrophy; to waste away

— کسی کی از رنج یا از غم پیه او گذاخته شود...

31- ZX. P. 10

۱- برعاسیدن = دست بردن... نهادن

1- to palpate

۲- بگریستن

2- to observe; to inspect

یکی از آنك دست بر اندامها بر نهید... دوم از آنك سگرید.

32- ZX. P. 12

آروع ترش

heartburn; pyrosis

آر زوی طعام تروں از گواریدن باشد و طعام ترش شود و آروع ترش بر آید

33- ZX. P. 12

رستن

to anse from; to take origin from

و اندر رگهائی که از دل رستست...

34- ZX. P. 12

۱- ستیری

1- thickness (as of fluids), of high consistency or concentration

۲- تمکی (tanoki)

2 thinness (as of fluids), of low consistency or concentration

و خون طبیعی در متری و سکی معتدل باشد و سرخ و شیرین و خوش بوی باشد
35-ZX. P. 12

[پرورش دادن] to nourish
و معیت خون آنست کی تن را پرورش دهد

36-ZX. P. 13
مداغه joint, articulation
... کی اندر بدگاهها دیر یماند

37-ZX. P. 13
گدر duct
و در تن مردم گدرهای سنگ و رگهای باریک بسیار است

38-ZX. P. 13
رهه gallbladder
و این بهره دیگر از معراکه با خون بر گها سروں رود آرد، حریصی بسیار است
حگر پیوسته و آن زهره است تا اندر آن خیزنه گردد می شود.

39-ZX. P. 14
از اندازه گذشتن to exceed the limits
و چون از اندازه تمپ خویش اندر گذرد

40-ZX. P. 14
فسردن to clot; to coagulate (vi)
و همان پدید آید کی خون را از رگ بیرون کشند مفسرد

41-ZX. P. 14
کشکاب=کیلوس chylus; chyme
و حرارت معده آن را تمام ببرد و نگوارد و چون کشکابی کشد آن را کیلوس گویند

[گرچه واژه «کیلوس» پارسی نیست اما این از بهر آن آورده شده است تا
دیده شود وام گرفتن واژه های دستگاه اگر ساده است و از روی بابت درست باشد پسندیده
ست. بزرگمهری آن سخت زیاده است].

42-ZX. P. 14
مخوشتن کشیدن to absorb
و کیلوس گردد چون تمام شد جگر هر چه از این کیلوس بخته تر است و لطیف تر
مخوشتن کشد [درها از واژه «کشیدن» و شکافتهای آن چون «اندر کشیدن» و
«مخوشتن کشیدن» در این کتاب بمعنی absorb و absorption بهره گرفته شده است].

43-ZX. P. 15
مژاآیدن to process; to metabolize
و باشد کی جگر گرم نباشد و اندر برآیدن کیلوس نقصری افتد

44- ZX. P. 15

مکیدن

to suck; to absorb

- و جگر یدین رگها آید لطیفتر است از کلیوس میخوشش می کشد و می مرد
- و تا آن دو رگ بزرگ رسته است و هر دو گره پیوسته فرود پلاید و گره
آنها بمزد و بخود کشد.

45- ZX. P. 15

سوختن

to be catabolized

و اگر آب با طعام بیامیزی طعام اندر صبی مدهای گرم میوردی.

46- ZX. P. 16

کشنده

absorptive

قوت کشنده کی اندر گره است آن را [آب را] از حون جدا کند و میخوشش
کشد.

47- ZX. P. 16

گند

free; movable

و باید دانست کی این مد گشادها دو گونه است، یکی بدهائی کی بدو حرکت
هائی تمام باشد و این را بند گشاده راستینی گویند.

48- ZX. P. 16

معاشره

1- joint (articular) cavity

مهره

2- (articular) condyle

یکی است کی اندر سر يك استخوان معاکی است و بر سر استخوان دیگر مهره ی
ست باندازه ی آن مفالك.

49- ZX. P. 17

برسویین (barsuyin)

1- superior

فرودین (forudin)

2- inferior

و برخی استخوانها را این پیوند هم بر سر برسویین هست و هم بر سر فرودین...
و بهر دای را بر سر فرودین است تنها...

50- ZX. P. 17

درهم شادنی

to interdigitate

یکی چنان است کی از کنارهای دو استخوان باریك، دندانها بیرون آمده است
برسان دستاره و آن دندانها درهم شادنی شده.

51- ZX. P. 17

دم رن

respiration

و حرکت کی بی راحت وقت دم رن از راه بینی نتوانستی بود

52- ZX. P. 17

گذر

canal; duct

و آن گذر کی اندرون گوشت است پیچیده است...

53- ZX. P. 17

درزلامی

lambdoid suture

و طبیبان آنرا درزلامی گفته‌اند.

54- ZX. P. 18

۱- برسویین

1- superior

۲- فروسویین (forusuyin)

2- inferior

۳- زفر (zafir)

3- jaw

فکهای برسویین و فروسویین، وفک را بیارسی زفر گویند.

65- ZX. P. 18

چشمخانه

orbit of eye

و شایع دوم اندکی چشمخانه آندر شود...

56- ZX. P. 18

استخوان رخساره

malar bone, zygomatic bone

و دو استخوان رخساره است کی....

57- ZX. P. 18

پاره

part

و اما فک فروسویین دوپاره است....

68- ZX P. 18

۱- پیش دندان (پیش دندان پیشین)

1- Incisor tooth

۲- پیش دندان

2- canine tooth

۱- و در این جمله چهار دندان پیشین است...

۲- و تردیث بیش دندان زاویه‌ای حاده است.

[چون در کتاب ذخیره خوارزمشاهی بیش دندان یکبار رفته است. مدتی می‌توان با کمک از این پرهیب، «دندان پیشین» را نیز «پیش دندان» خواند. این گونه واژه‌ها در ساختن واژه‌های سرشته‌ی دیگر بسیار سودمند است. بشماره ۵۹ نیز نگاه کنید].

59- ZX. P. 19

۱- رسیدگی

1- adolescence

۲- برآمدن

2- to erupt

۳- خرد دندان (xcrad)

3- wisdom tooth

و از پس، چهار دندان دیگر است دو زیر و دو بر آفرینش یکی آفر حرد
دندان گویند، و خرد دندان از هر آن گویند کی از پس رسیدگی برآید

60- ZX. P. 19

۱- گردن

1- cervical

۲- پشت (ی)

2- thoracic

۳- کمرگاه

3- lumbar

۴- سرین

4- sacral

صفت مهره‌های گردن است و دوم مهره‌های پشت است . سوم مهره‌های
کمر گاه است و ... چهارم مهره‌های عجز است و عجز را بریان پارسی سرین گویند
61- ZX. P. 19

پیچیدن rotation; pronation and supination
و پشت را از هر سوی بتواند پیچیدن و گرداگرد خویش بتواند بگردیدن
[با بهره‌گیری از پیشوند «وا»، می‌توان «پیچیدن» را تنها pronation
معنی کرده و «وایپیچیدن» را برای supination بکار برد]

62- ZX P. 19

خار spine; spinal process
این مهره‌ها را بدان خارها کی بر پشت آن است استوار کرد

63- ZX. P. 19

گذر canal
چون مهره‌های گردن خردتر است و بیکتر و گذر نخاع کی اندر وی است و راحتتر.
64- ZX. P. 20

برتر 1- superior
فروتر 2- inferior
کمابیشی راههای عصبی چنان است کی نصیب بیشتر بر مهره‌ی برتر است و
کمترین بر مهره‌های فروتر

65- ZX. P. 20

شاخ زدن to branch off; ramify
از بهر آنک نخاع هر چه فروتر می‌آید باز بیکتر میشود بسبب آنک عصبها از وی
می‌شکافند، و شاخ می‌زنند و بیرون می‌آید

66- ZX. P. 20

خمیدن 1- flexion
بازنگردیدن 2- rotation (only for the head and neck)

و باید دانست کی حرکت‌های سر به گونه بیش نیست یکی حرکت بازنگردیدن
است از سوی راست و چپ و دوم حرکت خمیدن از سوی راست و چپ

67- ZX P. 21

پیمودن 1- measurement; measuring
بالا 2- height; length
میانگین 3- median

و این مهره‌ی دهم مهره‌ی میانگین است نه از روی شمار لکن از روی پیمودن
بالای پشت .

68- ZX P. 21

مفاصل (maqa'k) (articular) cavity
و بر روی جناحهای آن دو مفاصل است...

69- ZX P 21

استخوان تهیگه

iliac bone

و دو استخوان تهیگاه مدان مفاکها اندر نهادست...

70- ZX P. 21

خجری

xiphoid (process)

.. خجروی پیوسته است بهن آرا خجری گویند و بهر آنک به سرخجری

۱۱۸

71- ZX P 21

چس گرید

clavicle, shoulder girdle

چس گریدن را بتازی الر قوه گویند و آن دویاره استخوان راب

72- ZX. P 22

شده

shoulder

استخوان کتف را پیاری شانه گویند.

73- ZX. P. 22

مهره

condyle

بر دوکار آن مفاک کی مهری بارو اندر وی نهاده است دو استخوانیت بیرون داشته است.

74- ZX. P. 22

از جای افتادن

to dislocate (vi)

ب استوار شده است و این پیوندی است کی نگارده کی بارو از سوی بالا برتر شود و از جای بیافتد.

75- ZX. P 22

خرك (کتف)

(scapular) spine

— و بر پشت کتف استخوانی دراز است سرتاسر کتف چون شکل مشط آمده

و این ستخوان را خوانند یعنی خرك کتف.

76- ZX P. 22

انگشت بر

thumb

و پیاری ابهام را انگشت بر گویند.

77- ZX. P 22

بیره

tube; pipe

اما استخوان بارو استخوانی است چون نایره.

78- ZX. P. 22

سرویس

lateral

و مهری بیرون کی بر آخر استخوان بارو است اندر مفاک نهاده است

79- ZX. P. 22 , P 23

پیچیدن—۱

1 & 2: pronation and supination

گردایدن—۲

- و پیچیدن و گرداندن دست از سوی پیش و از سوی پس بدین مد گشت داشت
- و حرکت پیچیدن و گرداندن دست خوتر و آسانتر است

80-ZX P 23

بی اندام

malformed; deformed

و استخوان ربرین ناریکتر است و دیگر ستبرتر و میانگام هر دو باریکتر است
از ربر آنت بر میانگام - و اگر این میانگام ناریک نبود دست مسگی [سگین] بودی
و ستبر و بی اندام بودی.

81-ZX P. 23

خمگی-۱

1- curvature

پشت-۲

2- posterior, dorsal aspect

شکم-۳

3- anterior, ventral aspect

و این همه استخوانها اندر همه یکی اندک مایه خمگی است و پشت خم سوی
دست است و شکم [خم] سوی کف.

82-ZX, J. 23

بالیده

well-developed

و از ربر آنک ناخن اندر کارها سوده میشود از د سحابه و تمالی آن را بالیده
آفرید تا ناقص نشود.

83-ZX. P 24

مهره

tuberosity; condyle

و بدین سرگی ساق پیوسته است دومهره است و این استخوان [استخوان ران] این
جایگاه کی نزدیک این هر دو مهره میرسد پهن تر است

84-ZX. P 24

نهان (nehanban-nohanban)

lid; cover, operculum

و گر این نهان برین شکل بر سر این بند گشاد بودی اندرین نهانها و نهانها
از هم بیوفتادی.

85-ZX. P 25

برابرین-۱

1- superior

زیرین-۲

2- inferior

استخوانهای فکهای زیرین و زیرین شاترده پاره است.

86-ZX P 25

نهان زانو (nehanban; nohanban) patella

ران، دویار، ساقها چهار پاره. دو نهان رانها در اشتالک

87-ZX. P 25

ر.ر

tendon; ligament

سیوم از بیرون عضله رسته است آن را وتر گویند.
[شومای و امگیری را بیاموزیم.]

88- ZX. P. 26

بهم یازشتن

to contract (as a muscle)

— و خواهد کی عسوی را بسوی خوش آرد، عضلای کی از بهر حرکت ان عسو است تشنج کند یعنی یازشید و کوتاه گردد.

89- ZX. P. 26

فرو خسیدگی پلث

ptosis (of the eyelids)

— و حرکت فرو خسیدن چشم بدین هردو باشد. ، چشم را تمام فرو خورند و هرگاه کی یکی را آفتی رسد چشم تمام فرو نخشد.

90- ZX. P. 24, 26, 31

زندرون (zandarun)

medial

[در واژه‌های پزشکی انگلیسی و فرانسه برای نشان دادن «بیرونی» و «درونی» جدایی هست در نگیزی برای چیزهایی که بیرون باشد مانند «بیرون تن» و «بیرون پلث کاو» و واژه external بکار می‌رود و برای آنچه که در بیرون باشد مانند «بیرون شکم»، «بیرون چشم» یا سینه واژه internal بکار می‌رود و در اپرو internal یعنی «تو» در زبان فرانسه نیز همانند این external و interne بکار می‌رود.

اما در پاره‌ی ماهیچه‌های اندامها برای نمونه آن ماهیچه‌هایی که در بیرون استخوان چسبیده‌اند و از خط میانی دورند واژه lateral بکار می‌رود و در فرانسه externe بکار می‌رود و برای آن ماهیچه‌ها که به خط میانی نزدیک‌ترند و به رویی درونی استخوان چسبیده‌اند در انگلیسی واژه medial بکار می‌رود و اما در فرانسه همان واژه interne بکار می‌رود. از اینرو در فرانسه میان lateral و external جایابی نمی‌کنند و میان medial و internal نیز جدایی نمی‌گیرند در بررسی بیرونی externa واژه «بیرونی» بکار می‌رود و برای internal «درونی» است «اندرونی» بکار می‌رود. اما برای lateral و medial بهتر است مانند نگیزی دو واژه جد داشت. در دخیروی حواری‌های برای lateral نیز همان فرانسه همیشه واژه «بیرونی» بکار رفته که همان «بیرونی» است. اما برای medial ، واژه «زندرون» و «زندرونی» بکار رفته است. گاه آنرا معنی internal نیز بکار برده است. ، چون بحث می‌ارشد جدا ساختن medial (یعنی نزدیکتر به خط میانی) و internal (یعنی درونی) هستیم ، بررسی همه‌ی این کتاب واژه «درونی» را برای interna واژه «زندرون» و «زندرونی» را برای medial بکار می‌بریم [۱- و پدیا از هم بار نهاده بواسطی رفت از بهر آنکه اگر این هم بودی و زو میل سوی زندرون بناشتی، زانوها از هم دور بودندی.

۲- واسر نشتن برای همچین بودی و در این استخوان ران تختی بر مده است چون گردی و میل سوی زندرون دارد.

۳- و برید گشاد زانو بر سر هر دو استخوان استخوانی نهاده است چون بهنمی

وزندروں این لہین قہری است و ...

۴- واین سرک بقدم [پا] پیوستہ است یعنی میل سوی زہدروں دارد.

۵- وکف پای ارسوی زہدروں بھی گردند وار رعین برداشہ

۶- وعصدی دیگر است زہدروں چشم کی .

- این عصبہ ر نیامدہ است، و بر روی استخوان دارد برآمدہ و نگدشہ و

حاجت زہدروں اندر آمدہ ..

91-ZX. P. 26

۱- سکرہ (sokra)

۲- سکرہ چشمہ

1- cavity

2- orbit

یکی عضلہ از کنار سکرہ ی چشم رستہ است.

92-ZX P. 27

۱- فراز کردن

۲- [فراز کندن]

1- to raise; to elevate

2- levator

- وکف زیریں را بہ حرکت پیش بیا

حرکت فرار کردن، سوم حرکت خاییدن...

- و حرکت فراز کردن را چهار عضلہ است...

93-ZX. P. 27

کاسہ سر

cranium; skull

و دوم استخوان کاسہ سر است کی....

94-ZX. P. 27

بوی

anosmia

و از نایبائی و نابویائی این نقصان نباشد...

96-ZX P. 28, 31

وریب (vorib, varib)

oblique

هر گاہ يك عضلہ از این دوتنج کند سرورب سوی معا بارکشد

96-ZX. P. 26

۱- برگریستن

۲- گردیدن

1- flexion (for head and neck)

2- rotation (for head and neck)

و حرکت گردیدن سر و گردن و حرکت بازنگردیدن از تنج این چهارجست باشد

97-ZX. P. 29

درقی

thyroid

و دو غصروفی است کی نگردن مارغانہ است برابر درقی و نگردن پیوستہ است

و این دوم را نام نشت...

98-ZX. P. 29

رشد

process

وار الدی لا اسم له [از غصروف بی نام] دوزیادتک میروں داشتت، باید رہی آندو

مفادک

99- ZX P 30

راه دم زدن

airway; respiratory tract

...تا آسانتر و زودتر فرود رود تا با راه دم زدن زحمت نکند.

100- ZX P 31

زدهش آمدن

adduction

و حرکتی او چهارگونه است، یکی حرکت زدند آمدن بارو

101- ZX P 31

بارگشتن سوی بیرون

1- supination

کسی سوی درون

2- pronation

و سیم حرکت اندرگشتن سوی درون، چهارم حرکت مارگشتن سوی بیرون

102- ZX P 31

رستن (rosten)

to originate

و عضدی دوم. از سر استخوان بارو رست.

103- ZX P 31

زدهش آریده

1- adductor

بر یکدیگر گذشتن

2- to cross each other

و رین سه، دو عصب هم چون عضله‌های زدند آریده بر یکدیگر بگذاشته.

104- ZX P 31

زدهش بیرون

1- medial

بیرون

2- external; extensor; lateral

و از پس استخوان بارواندر آمدست و بگونه‌ی زدهش بیرون ستون ساعد

بوسته است و بگونه‌ی بیرون استخوان ساعد پیوسته..

105- ZX P 31

جنبیدن

movement

هرگاه کی او حرکت تنها کند ساعد را بچنانکه، چپیدی راست کی بهیچ سوی

میل ندارد.

106- ZX P 735

آب زدن

to make blebs, to make vesicles

سوخنگی آتش کی برآمد و آبله کند....

107- ZX P 736

روغن

ointment

باب بیست و چهارم در روغن‌ها....

108- ZX P 740

کاواکی شستن بازداشتن

anticaries effect

در کاواکی دندان نهادن، درد بشاند و کاواکی شدن دیگر ندارد

109- ZX P 743, 554, 555, 562

به [خود] خوشن برداشتن

to use a suppository

و بعضاری بر گه مورد در کند و ششم بازمانی دندان آلوده کند و بخود بردارد

- با روغن ناردين بايد و پس از حيش بخويشتن بردارند...
- و نفت سياه بيشم آسمان گون برداشتن سود دارد.
- و درويى كى بيشم پاره‌اى بخويشتن بردارند از سوى پش آماس گرم ر بشايد.

110- ZX. P 31

اندر گردانيدن-۱

1- to pronate

يار گردانيدن-۲

2- to supinate

و عضه‌هيبى كى ساعد را اندر گردايد و يار گرداند هشت عضله است.

111- ZX P 31

خرددى دست-۱

1- (collectively) carpal bones

پشت دست-۲

2- metatarsi

انگشت خرد-۳

3- little finger

[آوردن حمه‌هاى كتاب در اين باره چيرى بيمى‌هاى بالا مى‌افزيد.]

112- ZX. P 32

گشاد گرديدن

to dilate (vi)

... سينه فراخ شود تا اندامهاى دم‌رين اندر وي گشاد گردد و ..

113- ZX. P. 32

فراز هم آوردن

to constrict

و .. نوم سينه را و اندامهاى دم زدن را فرار آرد تا هواى .. را بيرون كند، و اين .. را عضلات القابضه گويند.

114- ZX. P. 35

گذرمى

seminal duct, seminiferous duct

ايندو عضله كشيده شود تا گذرمنى فراختر گردد.

115- ZX. P 35

فراز هم گرفتن-۱

1- to constrict

[hamkewak) = sphincter) هم كَشَك (n adj) هم كَش = فرار هم گيرنده] ۲

و بر دهانه‌هى مثانه يك عضله است و لبه‌هاى او از بها گرد اين دهانه اندر آمده ست و دور فراز هم گرفته، تا مردم بول بار مبدارد [واژه «هم گرفتن» و «هم كشيدن» به‌آساى از اين جمله شكافته ميشود و مى‌توان شكافته‌ي «هم كش» و «هم كشك» را براى sphincter بكار برد].

116- ZX. P 35

گوشت ناك

muscular

و از اين سه شاخ، دو گوشت ناك‌تر است.

117- ZX. P 36

سنى

paresis

اندر حركت اندامى خلى پديد آيد چون تشجى، يا سستى ما لرزندى.

118- ZX P. 37

فزونى

process

و از سر این هر دو به بر سحی قزوی نماده است و هر دو قزوی یکی گشته
119-ZX. P 38

جدا شدن

to differentiate (vi)

باید دانست که حیوان از سات و جماد بدو چیز جدا شدست

120-ZX. P 38

گذر

foramen

باید دانست که این عصبها را گذرهایی است هر يك دندان گذر در دماغ بیرون
آمنب و این گذرها را متازی تمیه گویند و معدد نیز گویند.

121-ZX. P. 38

تهی ای

lumen

و هر دو يك دیگر رسیدماد و بهم چنانکه تهی ای میان هر دو اندر هم گشته
شده است و تهی ای هر دو یکی گشته و فراختر شده.

122-ZX. P 38

سریستان

mamilla; nipple

چون دوسر پستان و حسی بوییدن بدان باشد...

123-ZX. P. 38

راست

course

— این را بهر آست کی هر دو عصب. از راستای يك دیگر بگشته باشد و .
— همیشه عصبها را بیم آن بودی که از راستای یکدیگر بگردیدند

124-ZX. P 40

یار

auxiliary; accessory

تا یا جهت هتم یار باشد اندر جنباییدن زیان.

125-ZX. P. 41

مازه

^{۱۰}
muscle; myo —

و بعضی اندر عضله های پشت مازه

126-ZX. P 41

کشیدن

to absorb

— و زایدو [ورگ] یکی بروده . پیوسته است تا عدا روی می کشد...
— و ورگ دوم اندر زیر معده پراکنده شدست تا هر غذا کی آتجا باید بکشد

127-ZX. P. 42

بالا این

superior

يك شاخ اندر نیمه ی بالا این سبرز پراکنده شدست...

128-ZX. P 43

رگ حار

jugular vein

و به شهر من و ناچ را رگ جان گویند...

129-ZX. P 45

لایه

1. layer; lamina

دوتو-۲

2- two layered

لاحرم آفریدگار.. این رگها را کی رسانیده ای هر دو است بیهی من دو دو
آفرید تا استوارتر باشد.

130- ZX. P. 44

بیغولای ران

crural or inguinal canal

و شایع دهم [از شاخه های بزرگ سیاه رگ ربرین] اندر بیغولای ران اسرار آمدند
رسوی سرو- [این واژه «بیغوله» در اینجا بمعنی «یک جای مهی» بکار رفته که در
مدریوهای من یافت می شود و رگها و پیپه از آن می گذرند از ایا پرو می توان «بیغوله» را
کترده تر برای همه ی cavity ها که پیوژه بزرگ و پیچیده اند بکار برد از ایا پرو
«بیغوله ی شکم» برای abdominal cavity و بیغولای شکم رویان بر ی coelomic cavity
می توان گفت. واژه ی کاواک نیز همین معنی را میدهد.]

131- ZX. P. 45

کشی دست (kawa dest)

axilla

و بخش دوم سوی کشی دست آمدست..

132- ZX P. 46

برشودند

1- ascending, ascendens

فروآیدند

2- descending, descendens

— بدین سبب نهاد شاخهای شریان بر شونده است...
— از بهر آنکه اگر شاخهای شریان فرود آیدند بودی...

133- ZX P. 47

هجاک (heja'k)

elastic (thing), resin, gum

اما [مغر] چرب از بهر آنست تا عصبها کی از وی رمتت عثک باشد و عثک
ر پیرسی اندر شهر می هجاک گویند و هجاک چیزی باشد کی ر کشیدن نشکند
و نگلد.

134- ZX. P. 47

فروزی

process

و اندر پیشی دماغ همچون سرپستان دوفروزی بیرون آمدست

135- ZX P. 47

گرانی

weight

— و گرانی آن بر وی نیست لکن از وی جد است.
— تا گرانی او از دیگر غشاء بر داشته باشد.

136- ZX. P. 48

شکن

convolution

و اما شکنها کی اندر جرم دماغ پیداست برسان...

137- ZX. P. 48

بهم بارشست

to contract (vi)

برسان آنکه گرم گاهی خویشتن را دراز کند و گاهی بهم باز نشد

138- ZX, P. 48

پالونه ۱

1- lamina cribiformis, filter; sieve

استخوان شاسی- ۲

2- osteology

و با استخوان شاسی آنرا معما گویند یعنی پالونه....

139- ZX, P. 49

ژاله

lens

و جنبیده از بهر آن گویند کی صافی است و روشنی و فشرده و همچون یخ و بر دیده
نیر گویند و یرد بیارسی ژاله را گویند و شکل او گرد است بر سر ژاله

140- ZX, P. 49

دم

retina

و شبکیه ر بیارسی نام گویند و طبعه را شبکیه از بهر آن گویند کی همچون
دام گرد رسوبت زجاجیه و جلیدیه اندر آمدست و آنرا بیک فرو گرفته

141- ZX, P. 50

تو

stratum; layer

و چهار تو است از بهر آنک تا اگر یک تو را آفتی رسد بگر توها را سلامت باشد

142- ZX, P. 51

ملازم

uvula

اما لپه گوشتی است کی در ر حنجره آویخته است و آنرا شهر من ملازم گویند

143- ZX, P. 53

دراز نای

longitudinal

و کار قوت جاذبه بدین لیف دراز نای است.

144- ZX, P. 53

پهای

transversal

و کار قوت دفعه بلیف پهای باشد.

145- ZX, P. 54

زهره

gallbladder

زهره کیسه ای است ر عصب یک تو وار لیفهای دراز نای و

146- ZX, P. 55

[تخمی روده] روده ی روزنه دار

jejunum

و نامهای صمیم یعنی روده ی روزنه دار مدین اثنی عشری پیوسته است و صام از بهر
آن گویند کی همیشه از ثقل خالی باشد.

147- ZX, P. 56

روده متبر

large intestine

148- ZX, P. 56

روده ی یک چشم

caecum

و این .. نخستین روده ایست. آنرا اعور گویند یعنی یک چشم

149- ZX. P 56

scrotum [(gond) (گند) کیسه‌ی گند] کیسه‌ی خایه

و 'مدر علت فتی بیشتر این روده باشد کی مکسه‌ی خایه فرو آید
[«کیسه‌ی خایه» از اینتر و scrotum است اما چون خایه امروزه نار مصدبی رشت پیدا
کرده از وزه‌ی پارسی «گند» "gond" که همان خایه یا gonad باشد بهره می‌گیریم
و «کیسه‌ی گند» می‌سازیم.]

150- ZX. P 57

شکستی to neutralize

...و به سبب سردی و تری مزاج‌گرده تیزی آن آب شکسته شود، و چون بشه
رمد مثانه را تسوزد [تیزی آب acidity of urine].

151- ZX. P. 57

آب تاختر micturition; to urinate

و مثنه آن را نگاه دارد تا مردم تواند کی آب ناحتی با اختیار حدیش کند

152- ZX P. 58

پالودن to discharge; to excrete

واژ راه بول ریم و خون می‌پالود.

153- ZX. P. 59

دوشیر virgin

— و رحم نارسیده و دوشیره کوچک باشد.

— و رحم دوشیره کوچکتر از مثانه باشد.

154- ZX P 60

بالیدن 1- to develop

فروندن 2- to grow

و این بالیدن و فروندن را به تازی نشو و نما گویند.

155- ZX. P 60

کشنده (kewande) absorptive

و این چهار قوت یکی جاذبه است یمنی کشنده...

156- ZX. P 61

جذبیدن عدا metabolism, metabolize

— کی کار همه‌ی قوتها بحیوانیدن غذا تمام شود.

— و این همه کاری است کی هر بختاندن غذا راست نباید.

157- ZX P 61

بیرونی سپوختی excretion

و دفعه را از بهره آن باند کی کار جاذبه نکشیدن است و کار دفعه بیسرون
سپوختی است

158- ZX. P. 61

آگندگی-۱

1- solidity, solidness

تخلی-۲

2- hollowness

کی از وی اندامها و شکلهای آن واگندگی و تخلی ای و بر رگی و حسرتی

پدید آید.

159- ZX. P. 62

مانند گشتن

assimilation

کی عذای عظیم جذب کردی و ید و پیوسته شدی و مانند نگشتی.

160- ZX. P. 63

آگاهی (یافتن)

sensation

وحس شیند و- بوییدن و- چشیدن و- بودن و آمارا بتاری حس بس

گویند و معنی «حس» آگاهی یافتن است.

161- ZX. P. 63

از هم فروگشتن کردن

to analyze

و گاهی ممر مورتی تمام را کی دیده باشد از هم فروگشاید و اثر تحلیل کند.

چون سری بی تن و تنی بی سر و مانند این.

162- ZX. P. 67

بهندم (behanda'm = beanda'm) proportionate

- و ترکیب اندامهای مرکب همه درست و بهدام باشد.

- دوم آنت ترکیب اندامهای مرکب درست و بهدام... باشد

163- ZX. P. 68, 69

منش گشتن (manaw gawton)

nausea

- بیبی کی هرگاه کی مرده چس بوی ناخوش یا بد اندر معده تهوعی و منش

گشتنی پدید آید.

- و هرگاه کی سوغالمراج گرم ساده بر دل مستولی گردد منش گشتن وفقی و تب

تولد کند.

164- ZX. P. 70

گندمه

polyp; polypoid tumor; pedunculated tumor

و ثولول را بشهر می گندمه گویند، و چون گوشت فرومی، یا ثولول کی رسد

روان سی روید و چون علت رجا کی رجان را پدید آید و آن گوشت پاره می باشد بیروح

کی اندر رحم تولد کند.

165- ZX. P. 70

مورسرخ

hernia of the iris

و چون طیفه عنبه از طیفه چشم کی مسب قرچهای کی در طیفه قرصه افتد

سرخ آید و این علت را طبسان مورسرخ گویند.

166- ZX. P. 70

گنازش = کاهش

atrophy

و بدان سبب مردم طعام و شراب کی 'ورا' تمام باشد نتواند خورد علت دیبول حاصل شود و علت دیبول پیاری گذارش گویند و گاهش نیز گویند.

167- ZX J. 70

ریم کردن

to suppurate

و هرگاه جراحات ریم کند

168- ZX. P. 71

آماس

inflammation

آماس بیماری ای است مرکب از همه ی اجناس بیماریها.

169- ZX. P. 71

خویش = خوک

lymphadenopathy (tuberculous)

و خویش (خوک) اندر حوالی گردن و جل و ران بیشتر باشد (نگاه ۵۲۲).

170- ZX. P. 71

خوره

chronic indolent ulcer

و هر آماسی که رود پخته شود و سرنمکند و برسید و رنگ و برگردد پس فرجه شو و فراخ باز میشود و.. پیاری خوره گویند.

171- ZX. P. 72

گشیر

hot papule

و شرهایی خرد بسیار کی حوالی آن اندکی آماس و سرج و سوزن باشد آمر گویند و بشهر من گشیر خوانند.

172- ZX. P. 74

درد خنده (darde xalanda)

piercing pain

و درد خنده و تب نیز گيا ذات الجنب پدید آید...

173- ZX P 76

پوسته ریش = خشخارش

scab; crust

پوسته ریش و ماری آمر قر العرجه گویند و سوری مردمان پیاری خشخارش ریش گویند.

174- ZX. P. 76

گده (ganda)

foul; malodorous

و بول و عرق گنده باشد.

175- ZX P 76

گوشت بن دندان

gingiva

و پدید آمدن دندانها و... و خون آمدن از بیس و بن دندان و...
[در اینجا بن دندان را معنی gingiva بکار برده است و در دیگر جاها که بیشتر بن خواهد شد «گوشت بن دندان» را آورده است و آورده «گوشت» و دیگر و زدهای ناور، پس از اینکه رمبهای سخی برای خواسته و پوسته آشکار شد همیشه در مایست بیست.]

176-ZX. P. 76

nausea (manew gawtan) متش گشتی

شدهای غده‌ای صغرا رردی روی باشد ووردی ریان وچشم و تحلی و خشکی دهانی و متش گشتن و تشنگی بیچار....

177-ZX. P. 76

emphysema (of any organ) بیماریهای بادی

— اندر نتهای بیماریهای بادی....

178-ZX P. 77

to be stopped up; to be obstructed;
to infarct, infarction مریجیدن

[(toranjew) تریجش—تریجیدگی]

هرگاه کسی سده اسیر عسوی افتد کی چارمیت از آنک ماده اسیر وی بگذرد و عسوی دیگر شود چون حگر کی در رگها و متعدهای او سده افتد، ماده بیشتر بدر وی سده باشد و بر آسانی گذر نیابد، ندین سبب مریجیدگی و گرای و لم مریجیدگی بولد کند

[واژه‌ی «تریجیدن» از ابرو یعنی اینکه راه درون گذر اندامها بسته شود و آن ماده بکه دید رآن اندام بیرون ریخته شود در آن زمان واین ماده‌ی استثنای سدهام، و کشیدگی پرده پوش سده‌ی آن شود این پس از چندگاه عایه گذارشی و کاهش آن سده میشود و از وی infarction از پیشوند "in-" یعنی «درون» و "fero re" یعنی "to stuff" گسند ساخته شده است و در «امبارکتوس» infarction; infarct, infarctus این «تریجیدگی» در سرخرگهاست. گاه مریجیدگی در سیاهرگهاست و venous infarction یا "infarcissement" پدید می آید. از این رو خوب آشکار است که و زدی «تریجیدن» به "infarction" نیز برابر است اما معنی «تریجش» و «تریجیدگی» گستره تر از infarct اروپایی و انگلیسی است که امروزه تنها برای استثنای سرخرگها بکار می رود. ر ابرو و زده «تریجش» و «تریجیدگی» را گرچه می توان «سبب «مدرکتوس» بکار برد اما بهتر است برای آشکار شدن معنی آن و در هم نیدمیختن با دیگر اندامها ر پوندها و پیشوندهای درخور بهره گرفت از ابرو «تریجیدگی سرخرگی» یا arterial infarction «تریجیدگی سیاهرگی» یا venous infarction «تریجیدگی حگر» یعنی بسته شدن راههای برنده‌ی زردآب و مانده کردن حگر از پی آن «تریجیدگی کرده» یعنی بسته شدن و سد آمدن میرانای و مانده کردن و مریجیدن کرده ها و مانند آن.]

179-ZX. P. 77

to puncture; to tap, to pierce
to bore; paracentesis سمیدن = سس

علامه‌های آن [آماس اندرونها] درد خطبه باشد و گاه گاه چنان پندارت کی آن موضع همی نیفتد.

— [در ساجنی واژه‌های پزشکی می‌داشتن پرهیزهایی (models) چون، پس بسیار آورنده و سودمند است. می‌توان برای سوراخ کردن اندامها از واژه‌های سوراخ کردن، ستن، سیدن و انحریدن بهره گرفت. برای ما هنگامی که در نوشته‌های پیشین مدام بحث و زُده می‌سیدن بکار رفته دیگر هیچ جای دودلی باز نمی‌ماند که از کد م و زه کمث بگیریم. رایج و برای گونه‌های حوزی حوز puncture و centesis — از واژه می «سندن» و «سفن» کمث می‌گیریم و از اینجا واژه‌های زیر را می‌نوسیم.

| | |
|--------------------------------|----------------------------------|
| abdominocentesis | سیدن با سف شکم |
| trocár for abdominocentesis | سفن شکم |
| umbilical puncture; spinal tap | سیدن کمر — ستن کمر |
| spinal tap needle | سفن کمر |
| puncture of the scrotum | سیدن کیسه‌ی گند — ستن کیسه‌ی گند |
| needle for scrotal puncture | سفن کیسه‌ی گند |
| amniocentesis | سفن یا ستن کیسه‌ی آب - در رویان |
| trocár for amniocentesis | سفن کیسه‌ی آب - در رویان |
| 180- ZX. P. 78 | |

دریافتی to feel
— و حرکت ابطاط [بعضی] را مانگشت اندر توان یافت.

181- ZX. P. 80

زخم رگ (arterial) pulsation
و آنچه از قوت مصادف رگ جویند یعنی از قوت زخم رگ برانگشت سه نوع است

182- ZX. P. 80

| | |
|-------------|---------|
| 1- duration | روزگار— |
| 2- pulse | زخم— |

— یکی متواتر است [گونه‌های زخم رگ]، و این معنی باشد کی روزگار سکون اندر دو زخم افتد... سخت اندك باشد

183- ZX. P. 85

oxygen
و سب بسیاری حاجت آب‌کی حاجت آستی از بهر دو تن باشد، از بهر آب و فرزند با وی اندر طالب نسیم هوا مشارک است

184- ZX. P. 86

transit
گدر
— و تغییر نفس از شراب زود پدید آید از بهر آنك شراب زود گدر بد

185- ZX. P. 87, 88

نشانی sign

— و دوم آنکه اندر مدت آماس هروقت نشانی دیگر باشد...

— و سبب نفس سرد فرو بردن حرارت دل باشد و این نشانی سخت بد باشد

186- ZX, P 88

دم زدن

respiration

باب نخستین اندر شناختن منصف دم زدن.

187- ZX, P 88

الذامهای اندرویین

viscera

دلیل آن باشد که آلت‌های دم زدن اندامهای اندرویین چون و جگر و سپر

همه بی‌الاعتد

188- ZX, P 89

1- halitosis (dam zadane gande) دم زدن گنده —

بی دندانیت

2- gingiva

و سبب دم زدن گنده یا از بین دندانها باشد یا...

189- ZX, P 90

آب

urine

[در بیشتر جاهاء، برای شاش واژه‌ی «آب» بکار رفته است. این گونه بهره‌گیری در واژه‌های ساده در نوشته‌های دانشک دار نبوده‌ی حویص یعنی هرآینه حوسده و بویسته بداند که هر جا «آب» گفته میشود خواص «پیشاب» آب در دیگر رشته‌های دانشک نیز می‌توان چسب کرد. باشد که در نوشته‌های شبمی، فیریت، و ولادگری هرگاه واژه‌ی «آب» بکار رود پیام دیگری از آن خواسته شود.]

— در شناختن چیزهای خورده‌ی کی رنگ آب را بگرداند.

— در آنک آب کی باید گرفت

— و آب را رهوا و بد گره و سرد و از آفتاب نگاه باید داشت.

190- ZX, P 90

گذارش

atrophy

و از گذارش تن رنگ آب بگردد [آسختاش]. و رنگ آن عمو گیره کی میگذارد

191- ZX, P 90

هندام (handam)

consistency

— و اندر فرق میان آب [شاش] مردم [human urine] و میان چیزهایی که مذاب در بنای بی‌آنهاست و آب گاه را معلق [مشت] باشد اندر یش حساب شسته، و همان بول اندر مسده گاه باشد و آن هندام و حرکت کی نقل بول را باشد آب باشد

192- ZX, PP. 90-91

سبیری

1- thickness of a solution

تنکی (tanoki)

2- thinness of a solution

— و «قوام» سبیری و تنکی آب [پیشاب] را گویند.

— و قوام آب [یشاب] تكان و لطف باشد...

— و بسیار چیره‌های سبك هست کی قوت سامی اندر و گذر بید

193- ZX. P. 90

turbid

بیره

— و سید است کی بیره آبی را گویند کی چیری عرب جز گوهر آب [urine]

بوی آمیخته باشد...

194- ZX. P. 91

chronic, protracted

دراز

و من اندر شهر مرو دلت [urine] بیماری دیدم. و مرد هور فوت بر حاشی

و نشستن داشت و ... بیماری دراز نگشته بود.

195- ZX. PP. 90-91

1- transparency

سپیدی-۱

2- transparent

روشن-۲

— و فرو میان هر - و آست کی بدای کی بسیار چیره‌های عیض هست کی روش

ست و قوت بیایی بر او بگذرد.

— اما جس سپید چهار نوع است نخستین سپیدی است همچون آب صافی دوم

همچون فقاغ سوم همچون منی، چهارم همچون شیر

196- ZX. P. 91

recrudescence

بازآمدن

آب [شاش] رود سپید باشد و بر سپیدی شاش نکس و باز آمدن تنها و سرما

باشد.

197- ZX. P. 92

acidosis; acidemia

تیزی خون

خون از بینی گشاده شود، هرگز مردیک باشد از بهر آنك این خون گشاد

شش تیزی خون باشد کی رگهای دماغ گشادن را بسوزاند...

198- ZX. P. 93

chronicity

درازی

لکن دلیل درازی بیماری باشد...

199- ZX. P. 93

chronic

دراز

— و خطر آن باشد کی غش شود و علت دراز گردد...

— دلیل آن باشد کی بیماری دراز گردد...

— بدین سبب بیماری دراز شود...

200- ZX. P. 93

to stain

رنگین کردن

و این بول جامه رنگین کند...

201- ZX. P. 94

چربی

lipid

و چربی بر سر پول باشد دلیل گدازختن پیه کرده باشد.

202- ZX. P. 94

گدازختن

to atrophy

در هر آنک معکس باشد کی از گدازختن پیه باشد و این هلاک نکند، گدازختن گوشت (paranchyma) هلاک کند.

203- ZX. P. 95

محویشی کشیدن

to absorb; absorption

بدن سب [کرده] احاطه را کی با آب آمیخته باشد محویشی بتواند کشید یا اگر کشد دفع نتواند کرد.

204- ZX. P. 96

دوش

shoulder

و درد مفاصل باشد و سمت را شهر می دوش گویند و بتاری مکتب گویند

205- ZX. P. 97

مردن-۱

1- to become necrotic; to necrotize (v.)

مردن-۲

2- necrotic

و همچونک بسب ناپختن و سرما کردن ریش موضع آن ساه گردد و مرده شود

206- ZX. P. 99

ریش-۱ (randew)

1- atrophy

ریش-۲

2- to atrophy

ریش استخوان-۳

3- osteoporosis

و این ریش اندامهای اصلی باشد...

و ... باشد کی بسبب آن ریش اعضای اصلی باشد...

و آنچه همچون سوش آهن سوهان باشد، از گدازش و ریش استخوان باشد

[واژه در ریش] (randew)، که از «ریش» شکافته است، در کتاب ذخیره‌ی

حوادث همی بدو معنی بکار رفته است. برخی جاها مانند بالا، برای «atrophy» بکار

رفته است که در آن اندام کم کم گدازخته و کوچک میشود، و از ایزو در پی معنی

«ریش» مانند «گدازش» است در برخی جاها «ریش» به آنچه که از ریش رنده در آمد

«shreds of mucosa» گفته میشود که از روده یا میرنای و میر راه هضم و پختن و

پشتاب بیرون آید.

207- ZX. P. 99

ریگ

calculus

و ریگ در پول یا علامت پولد سنگ باشد در گرده و مثانه.

208- ZX. P. 99

خون ته

clotted blood; clot

و هرگاه در بول حداوند سیرر [بیماویکه سیرش مردگ باشد] پاره‌های خون
سته باشد.

209- ZX. P 104

- | | |
|----------------|------------------------|
| ۱- گذر | 1- tract |
| ۲- گذرهای بول | 2- urinary tract |
| ۳- [گذرهای دم] | 3- [respiratory tract, |

و چون غذا نماند می‌رسد بشیر از آب باز کرده به مگرهای بول باز آید

210- ZX. P 104

- | | |
|-------------|----------------------------|
| تنک (tanok) | thin, of low concentration |
|-------------|----------------------------|
- عرق تنک نشان تنگی ماده باشد.

211- ZX. P 106

- | | |
|----------------|----------------------|
| نهاد نه برجیگه | heterotaxis; ectopia |
|----------------|----------------------|
- دهم آنک نهاد عسوی نه برجیگه باشد.

212- ZX. P. 106

- | | |
|-------------|-------------------------------|
| فراهم فشردن | to constrict; to impinge upon |
|-------------|-------------------------------|
- سبب های سده ده بول است .. شتم آنک در پهلوئ معدی اعاسی فتد و معده ر
فراهم فشرد

[ر پرو (دفرهم) فشردگی = constriction (دفرهم) فشردگی =
constrictive pericarditis است و برای موبه پیاری
میشود آماسی (فراهم) فشردگی بیرون شامدی دل].

213- ZX. P 106

- | | |
|-----------|--------------|
| ۱- بسیار | 1- frequent |
| ۲- بسیاری | 2- frequency |
- و از بهر این است کی در زمستان سده بسیارتر افتد.

214- ZX. P 107

- | | |
|-----------|------------------------|
| ۱- شکستگی | 1- fracture |
| ۲- کوفتگی | 2- bruising; contusion |
| ۳- بریدگی | 3- laceration |

یکی آفتهای بیرونی است چون شکس و کوفته شدن و بریدن..

215- ZX. P. 107

- | | |
|---------------|-------------------|
| ۱- پذیرا | 1- susceptible |
| ۲- [پذیرمندی] | 2- susceptibility |

آنک گوهر عسو صصف و... باشد وندان سب پذیرای عملها باشد.

216- ZX. P 107

- | | |
|-------------|------------------------------|
| گاریدن (تب) | to fall or cease (for fever) |
|-------------|------------------------------|
- و چون تب گاریده شود و... مزاج بحال خویش باز آید.

217- ZX. P. 108

یا... خو کردن

to acclimatize

و به حرارت گرمابه و آب گرم خو کند.

218- ZX. P. 108

درهیدن

to throb; to pulsate

دواردهم المی باشد کی می دردد، و تازی صربان گوید

219- ZX. P. 109

راستی

absolute

اما جمعی مطلق یعنی ضعیفی راستینی آن است کی...

220- ZX. P. 110

بیرون جستن

ejaculation

در شاختن لذت کی از جماع باشد و سب بیرون جستن آب مردم

221- ZX. P. 112

فرومی

(growth), hypertrophy and hyperplasia

اگر شاختن سب فرومی اندامها چه در عدد و جداره بزرگی و جردی

[فرومی در شمار = hyperplasia = فرومی اندر عدد]

[فرومی در اندازه = hypertrophy = فرومی در بزرگی]

222- ZX. P. 114

مادر زادگی

congenital

از بهر آنک اندر کودکی مری مادر زادگی فزون باشد.

به پس همچنین بسبب آنکه مری مادرزادی را لحنی هو می ستاند

223- ZX. P. 114

تن آبادانی

1- healthy;

تن آبادی، تن آبادی

2- healthfulness; health

میگوید مردم سدرست و تن آبادان را کی اندر تندرستی و تن آبادی بعیب

بماترس باشد ریاضت خطر است...

و بدن خوف همین امتلاء و تن آبادی همی خواهد کی یاد کرده آمد...

224- ZX. P. 118

استاده

stagnant

همچنان کی آب استاده چون مدتی برآید عفن گردد.

225- ZX. P. 118

سر

miscarriage

و مهای سر و سوزن باشد لکی اندر هوای گرم و ترتها ساربر و در بر باشد

226- ZX. P. 120

بیچه افکندن

to miscarry; to abort

اما سب آنک زنان آبتن بیبهای ضعیف بیچه بشکنند.

227- ZX P. 120

دراز هنگ

chronic

بیماریها بیشتر اسهال سخت و تبهای دراز آهنگ باشد.

228- ZX P. 124

گرده

kidney; reno-

ما آب معده ای همدی احتاج را سود دارد خاصه را و گرده را و سه را زیادت کند.

229- ZX P. 124

دشخواری آب تاختی

dysuria

و ریشه‌های سر را و دشخواری آب تاختن را، ... سود دارد.

230- ZX P. 124

درد را آوامایند-۱
[آرام‌دهی درد]-۲

1- to relieve pain

2- analgesic

و دردها را بی‌آرامند

231- ZX P. 125

ریش روده

intestinal ulcer, ulcerative enteritis
or colitis

و ریش روده از وی [آب چاه یا کاری] تولد کند.

232- ZX P. 125

پالاییدن = پالودن-۱
شکستن-۲

1- to filter

2- to neutralize

از تدبیرها کی آب‌های بد صلاح آورد و تباهی آن را بشکند آست کی او را بسیار بی‌الایند

233- ZX P. 125

شستن

to separate by sedimentation

[در باره‌ی پاک کردن آب‌های آلوده] دیگر آنک آب را با خاک پاکیره بهم رتند... پس بشانند و بی‌الایند.

234- ZX P. 125

چکاندن

to distill

و تدبیر چهارم [در پالودن آب] آنک آب معده کند و چکاند بر صریق گلاگران.

236- ZX P. 127

هائده شدن

to be assimilated; assimilation

خوراک دو گونه باشد، با آن باشد کی تن او پیوسته نگردد و هائده شود، ما آنچه تن او پیوسته گردد و هائده شود...

236- ZX P. 128

تنت {tanok}

not concentrated; thin

عده‌ی لطیف سه گونه باشد یکی آن است کی از آن خون صافی و تنت حیرد

237-ZX. P. 128

شوینده

purgative; cleansing agent

- یکی آن باشد کی شونده باشد و شیرین چون عل و احجیر و خربره و پسته

238-ZX. P. 128

ماز

muscle; myo-

- و گوشت پشت را شهر من پشت مار گویند.

239-ZX. P. 128

سیار ۱-

1- hyper —

اندک ۲-

2- oligo —

- باب سوم اندر شایخی عدا' های سیار فصول و اندک فصول

240-ZX. P. 129

آببناک

dilute(d)

- و آب غنم. و شوربای خروس پیر و شیر آبناک و کدو و سداب.

241-ZX. P. 130

منش گشتن

nausea

- و انگیس معده را برگرد و منش گشتن آرد.

242-ZX. P. 132

(استخوان‌درا) بستی

to splint

- و کسی را کی استخوان شکسته باشد بسته شود دارد.

243-ZX. P. 135

خون فرا

hemopoietic

- [آوردن شسته کمک بیشتری می‌کند].

244-ZX. P. 137

شکوری

nyctalopia

- و خداوند دره سر را زیان دارد و تاریکی چشم و شکوری آرد.

245-ZX. P. 139

کهن

chronic

- و سلعه‌ی کهن را و تنگی نفس را کی از رطوبت باشد سود نآرد.

248-ZX. P. 140

دیرینه

chronic

- و [سیر] سلعه‌ی دیرینه را سود دارد.

247-ZX. PP. 140-142

زد (zad)

resin

- و صمغ او [کنگر] را، کنگر زد گویند.

- انگرد گویند کی صمغ اوست پیاری.

248-ZX. P. 140

سمارو (samaruq)

toxic mushroom

غوشنه کشج

- و را معاروع گوشت و چند نوع اسهال... و دیگر عوشه و سدیگر کشج .
 کشنده است... غشی آرد و دست و پایی سرد شود... از وی دور ناید بود.
- 249- ZX P 141
 کراش decayed (hollowed) (tooth)
 - و درد دندان کاواک را سود دارد.
- 250- ZX. P. 141
 آماس خایه orchitis
 - و روغن و آرد باقلی آماس خایه دهد و آماس بیزد.
- 251- ZX. P 146
 ریگه ناک granular; gritty
 - و بدعان اندر بماند و لزج نباشد و ریگه ناک نباشد.
- 252- ZX P 146
 درشتی hoarseness
 - و درشتی سینه و مثانه را سود دارد.
- 253- ZX. P 147
 فراح کردن-۱ 1- to dilate
 [مراخی ریگه]-۲ 2- vasodilation
 - و ریگها را فراح کند و غذا بهمی تن رساند.
- 254- ZX P 748
 سرگشتن-۱ 1- vertigo
 مش گشتن-۲ 2- nausea
 - تب و سرگشتن... شراب سرد سر آرد و مش گشتن.
- 255- ZX. P 148
 خرد را پوشاندن-۱ 1- to narcotize
 [داروهای خردپوش]-۲ 2- narcotic agents
 - چنان باشد کی شراب خرد را بیوشاند.
 - و چون خرد پوشیده شود مردم اندر کارها اندیشه نکند.
- 256- ZX. P. 150
 تلواسه - تلواسه (talv'ese) depression and anxiety
 و هرگاه کی ما صغرا آمیخته باشد مش گشتن و کرب آرد، و پادسی کرب را تلواسه
 و تلواسه گویند.
- 257- ZX. P. 154
 آب زن bath tub; sitz-bath
 - در آب زن نشستن و مالیدن بسیار . سود دارد.
- 258- ZX P -55-156
 روا بودن-۱ 1- to be indicated
 [ناروا بودن]-۲ 2- to be contraindicated

ب و اگر روز دوم یا سوم دگریار قصد کند روا باشد.

259- ZX. P. 156

۱-بیش

1- to be indicated

۲-بسی

2- to be contraindicated

ب و روز نخست غذا جز کشکاب نباید و روز دوم گرمابه باید.

[«بستگی‌ها» و «نااستگی‌ها» - «contraindications», «indications»]

از واژه‌های بالا می‌شکافد].

260 ZX. P. 156

مه (mana)

jaw; mandible, maxilla

ب اندر عصبی سه، و فک پیاری رم گوید و شهر مرو مه گوید

261- ZX. 158

آماس گوشت بی‌دندان‌ها

gingivitis

وعی مصطکی گرم و باص باشد آماس گوشت بی‌دندان‌ها سود دارد

262- ZX. P. 160

قزومی خور

polycythemia, hypervolemia

اگر سبب بیماری قزومی خون باشد رنگ فرماید بدن.

263- ZX P. 161

دیررو

chronic

ب و جالیوس . می‌گوید کی‌اندز بیماری‌ها کی دیر روتر باشد یعنی خلل‌دار

تضرر باید کرد، و این بیماری‌ها را طبیبان امراض مزمنه گویند.

264- ZX P. 161

زودرو

acute

ب و بیماری‌ها کی زود روتر باشد آن را امراض حاده گویند.

265- ZX. P. 162

دهان سرخی-۱

1- buccal enanthema

۲- [سرخی]

2- (exanthema; enanthema; erythema)

مثال، مردی است کی او را زکام و دهان سرخی می‌رود.

266- ZX P. 162

برنه‌در-۱

1- to apply (topically)

۲- درد را شایند-۲

2- to alleviate pain

ب یا اندر چشم، بر سر و چشم داروها کی درد را بشاید برنهد

267- ZX P. 162

گوشتناک

muscular

ب و مردم گوشتناک و قره را مهل موافق بر از قی باشد.

268- ZX. P. 163

نارسیده

preadolescent

ب و مردم نارسیده را کی عمر کم از چهارده سال باشد استعراع شایند کرد

269- ZX. P. 169

دادن

to administer

اندر آنک داروی مهل‌کرا شاید داد و کرا نباید داد.

270- ZX. P. 169

چیزی را اندر یافس

to control

— در بهر آنک سب پیوسته گشت اسهال گردد و اندر نتوان یافت.

— هرگاه داروی مهل خورد اسهال بروی دراز گرداند یافس بشخو باشد

271- ZX. P. 170

پیچیدن روده (ها)

volvulus

کی هرگاه کی طیب از این غافل باشد پیچیدن روده‌ها و عسی و سرگشتن بود کند

272- ZX. P. 175

زودکار

fast acting

اتفاق افتد کی داروی آهسته با داروی رود کارتر مراحت کند

273- ZX. P. 177

سیوس

dandruff

موی بدان شوند سیوس را ببرد.

274- ZX. P. 178

نرم کننده (ی سینه)

expectorant

ترجمه بی ... است و نرم کننده سینه را نرم کنند

275- ZX. P. 178

لیفاک

fibrous

حفظل ماده نرم و سید بی لیم باشد و نرم لیفاک.

276- ZX. P. 179

دوسیدن-۱

1- to stick as with glue

دوسیدن-۲

2- sticky

و بر ظاهر او [گیاه سقمونیا] تری است دوسنده...

277- ZX. P. 181

درد پندها

arthralgia

وی را [سورمجان را] از مهر درد بندها باریره و پلپل خورد.

278- ZX. P. 183

[دشتان] بسته-۱

1- amenorrhea

[دشتان گسته]-۲

2- menopause

... حیض بسته بگناید و بچه را بفکند.

[واژه‌ی «دشتان» برای menstruation است. و «دشتان بسته» ر
«دشتان گسته» جداست. «دشتان گسته» هنگامی است که دیگر خوبری ماهیانه
نارنگردد چنانچه زن حضرت ابراهیم که در تاریخ طبری آمده «دشتان گسته» بود و
دیگر بچه‌دار نمی‌شد. اما «دشتان بسته» را می‌توان درمان کرد از واژه‌ی «بسته» و

«گسته» در دیگر جاها نیز می‌توان چنین بهره‌برداری کرد.

279- ZX P. 183, 184

کشی (kow)

mucus

— بن ماسویه گوید بنقم لُرج را و کشی راکی در وی خون باشد ناسه‌د بیرون آرد
— از پوست او [قتال‌الحمار] اسهال کشی زرد کند.

280- ZX. P. 183

پیچیدی شکم

abdominal colic

و مقدار دودره‌سگ پیچیدن شکم را و درد چگر را ببرد

281- ZX P. 185

شیر

latex

ما زریون از جمله نبات‌هاست کی آنرا شیر باشد.

282- ZX P. 185

علازه

uvula

با عسل آماس بن رهن و علازه را کی متاری نهاده گوید سود دارد

283- ZX. P. 185

گوشت فزون

cheloid

ریش‌های بد را نگهدارد کی بهن ماز شود و گوشت فزون را بخورد

284- ZX. P. 187

پیرمایه

rennin; cheese enzyme

و مقدار دانگی پیرمایه‌اند روی حل کنند.

285- ZX. P. 187

بستی

to coagulate (vi), to clot

و دانگی پیرمایه . اندر وی حل کنند و مهد تا شیر بسته شود

286- ZX. P. 188

فروزی خون

hypervolemia

و گفته‌اند کی سبب فزونی خون بسیاری غذا باشد.

287- ZX. P. 189

بیاری خون

polycythemia

اندر شاخه‌های بیاری خون اندر تن.

288- ZX. P. 189

دمیدگی

distention

شاخه‌های بیاری خون... نوم رسیدگی و یری رگها...

289- ZX. P. 189

تباهی خون

hemolysis

و شاخه‌های تباهی خون اندر تن از سه چیز حوینده یکی از رنگ روی و دوم
از عظمی من... سوم از حس الم.

290-ZX P. 193

برگراس-۱

1- lateral

برمیان-۲

2- medial

یکی [سپاهرگ] فصال برگراس است و از دل دورتر است تا سلیق برمیان تراست.

291-ZX. P. 195

نهاد

1- location, site 2- nature

— نهاد باید نخست انگشت برگ بر نهاد... تا گوهر رگ بشناسد و نهاد آن بشناسد.

292-ZX P. 335

گوشت روییدن

to heal

— و ریشه‌های چشم را برویاند.

293-ZX P. 196

رگ بند

tourniquet

و مردم مرطوب را نباید کی رگبند زود بر دارد.

294-ZX P. 198

جسن (حون)

ejection (of blood)

ما نشان یک جراحت بر شریان افتاد است و است کی حون جستن، حرکتی باشد با نظام، همچون حرکت نبض.

295-ZX. P. 198

ناغ کردن

to cauterize

و ساعتی کی دارد باز پسند [خوهریری سرخرگی]، اگر در «بستد» ناع کند.

296-ZX P. 199

[آماس گند] آماس خایه

orchitis

[جذمت] ر و درد گرده را، و آماسهای خایه باز دارد.

[چون خایه پیام رشت پیدا کرده است بهتر است از واژه‌ی «بسناسی» گند»

[gond] گند بگیریم.]

297-ZX P. 200

[کیسه‌ی گند] کیسه‌ی خایه

scrotum

و روده بکیسه‌ی خایه فروود آمده باشد... تا بهای باز شود.

298-ZX P. 200

دیوچه

leech; hirudo medicinalis

[زالورا]... و اهل خراسان دیوچه گویند.

299-ZX. P. 200

ره‌تاک

venomous

هندوان گفته‌اند از این دیوچه [زالو] بعضی ره‌تاک و ریسمانکار است.

300-ZX P. 201

گدازش

cachexia

بیم باشد کی... گدازش تن بولد کنند.

301- ZX P. 201

بچه را افکند

to abort (vt)

و بچه را بمکند و جنین بترسد.

302 ZX. P 202

خوی کردن یا آمدن

to perspire

و اندر علاج بخی بیماریها تدبیر خوی آمدن باید کرد.

303- ZX P 202

۱- بارد نشی

1- to inhibit 2- sudorific

۲- خوی آوردن

— باب سوم اندر تدبیر بازداشتن خوی.

— و پایها گرم داشتن خوی آورد و سرد کردن باز دارد.

304- ZX P. 203

آب دهان

aaliva

آب دهان را لعل گویند.

305- ZX. P. 203

بر رانو خمیدن

knee-chest or genu-pectoral posit on

و اگر درد اندر ناف باشد بیمار در رانو خمید و سر و سینه بر پاش نهاد.

306- ZX P 203

ایوانچه

small bag or bulb

محقنه آلت حقیقه [دادن دارو از سوراخ پند یراست روده] کردن است... و این

آلت ایوانچه ای باشد لطیف نایژه ای از سیم یا از مس... بر وی سختند.

307- ZX. P 204

تهی ای

postabsorptive state; fasting; NPO

و از خداع کردن بر مهای و گرسنگی و از پس ریاضت

308- ZX P. 209

سرپستان

nipple; mamilla

سرپستان بمالد و شیر بیرون کنند پس سرپستان اندر دهان بچه نهاد.

309- ZX P 209

بر آمدن دندان

eruption of teeth

و گوشت بن دندانها را بمغر حر گوش یا پیه مرغ می داند مالند تا نرمتر میشود

و دندان باسانی بر آید.

310- ZX. P 209

۱- آماس گلو

1- pharyngitis

۲- آماس گوشت بن دندان

2- gingivitis

و حارش گوش، و آماس گوشت بن دندانها و آماس گلو پدید آید.

311- ZX. P 210

زکام

influenza

سرفه و زکام، آب گرم بسیار بر سر او میریزند و...

312 ZX. P. 210

گرفتگی آواز

hoarseness

گرفتگی آواز، تخم کتانی بکوبند یا آس کنند.

313- ZX. P. 210

دعیدگی دهان

stomatitis

دعیدگی دهان به گوشت باشد، سرخ باشد، و سبید باشد و سیاه باشد

314- ZX. P. 210

آماس ناف

omphalitis

آماس ناف و بیچینی را آب گرم و بهم رسد و بر شکم بپزد

315- ZX. P. 210

بیرون جاستن ناف

umbilical hernia, exomphalus

بیرون جاستن ناف را... مرداسگ و ... بپایند و ..

316- ZX. P. 210

بیرون آمدن

proptosis

بیرون آمدن مقعد، مازو و بیرون و بچه را اندر وی نشاند.

317- ZX. P. 210

ترسیدن اندر خواب

night terror

ترسیدن اندر خواب، آیه را عدای لطیف دهد و بچه را یکساعت بیدار نگهدارند.

318- ZX. P. 214

دراز گردیدن

to become chronic

از بهر آنکه بسیار بیماریها بودگی دراز گردد.

319- ZX. P. 214

تری

fluid discharge, mucous discharge

— و در آمانهای دماغ چون زکام و سرسام اندر حال تریهایی کی ارکام و بیسی هرود آید نگاه کنند.

— و اندر زکام و سرسام خشکی مجرای سی و نایالودن بریها بود

320- ZX. P. 215

زرد آب

serous discharge

و هرگاه کی از رشا زرد آب رفیق بسیار یالودن گیرد

321 ZX. P. 215

گردیدن

crisis

— پس بحر گردیدن حال بیماری باشد از حالی بحالی دیگر بهتر یا بدتر

— بحکم آنکه بیماری نگردد، گردندی آمیخته یعنی بحر ان مرکب باشد.

322 Z.X. P 215

پالاییدن

to discharge; excrete

— و ررد آب کی از گوش پالاید...

323 Z.X. P 216

گاریدن تب

lysis or crisis (fever)

— و باید دامت کی تا اندر وقت گاریدن تب بحرانی باشد.

324- Z.X. P 218

تأه

polypnea; tachypnea

یا حیاتی بیش چشم یدت می آید یا تنگی نفس با تأه ی پدید آمد و

325- Z.X. P 221

بیہشی

come; unconsciousness

— و اگر تبہ ی بد چون بیہشی و ہدیای... و ماہ پدید آید

326- Z.X. P 221

سرگشت

vertigo, dizziness

ہستم سرگشت و بتازی دوار گوشت

327- Z.X. P 221

آوار درو عین امدر گوش

tinnitus

ہستم آواز درو عین امدر گوش افتادن

328- Z.X. P 221

تپیدن دل

tachycardia

ب و هرگاه کی امدر وقت بحر ن بیہشی و سرخی چشم و تپیدن دل و تنگی نفس پدید آید [در این جا] تپیدن می گمان tachycardia است بہ palpitation در ہر ہرہ یشت گروہ شاہد ہی گشتہ کہ پر شک آرا می ماند بہ آنکہ ہمدار آرا سیدہ چہ ہمدہ یں بہ ہمدار ر رین ہمدار بود آنگاہ palpitation قرحہ می کردم ر ابرو وازی «تپیدن» را می توانی برای «باز و بستہ شدن دل» بکار گرفت.

329- Z.X. P 221

خارش

pruritus

در این گفتار یاد کردہ آمدہ است چون گرو خارش

330- Z.X. P 225

شوریدگی خرد

mental confusion

سوم آنکہ خرد ہمار شوریدہ شود و حس پراکنده گوید.

331- Z.X. P 225

تبخال

herpes simplex; fever blister

، ہر گاہ کی جدا شدہ تب را عریسی و آب شرہا بر آید و [آب] را پرسی تبخال گوید

332 Z.X. P 225

تب چہارم

quarternary fever

— و تب چهارم کی بتاری ریم گویند...

333- ZX. P. 226

کیه

villus

— و این کیه‌ها را کی یاد کرده آمد بتاری خمل گویند.

334- ZX. P. 227

پالاییدن

to excrete; to discharge

— کی از گوش یا از بینی ریم پالایند...

335- ZX. P. 227

بیرون خاستن چشم

exophthalmos

— گویند بیرون خاستن چشم اندر بیماریهای حاد، .. دلیل دیو بگی باشد.

336- ZX P. 228

دم زدن زود ازود

tachypnea

— دم زدن زودارود متواتر بد باشد.

337- ZX. P. 228

دودناك

containing carbon dioxide

حاجتمند است دناك هوای سوخته و دودناك گشته از حود بدم زدن بیرون كند

338- ZX. P. 233

فرث (fara'wa')

chill

— و فرثا دلیل آن باشد کی بساری شراب حرارت عزیری را عرو گرفت

339- ZX. P. 235

برسام-۱

1- thoraco- or pleuropneumopathy

سام-۲

2- — pathy

و خداوند برسام بمعنی خداوند بیماری برو سینه بیشتر بسبب سته شدن راه دم
رین میرد [دراین نمونه فواژهای «سام» آشکارا بمعنی «بیماری» "Pathos" "disease"
داده شده است و راسرو آسانی می‌توان آنرا در ولزهای سرشته که به pathy —
پدین می‌پسند بکار برد در جای دیگر خواهد آمد که «سام» بمعنی «آماس» می‌ریمیدهند]

340- ZX. P. 235

اندامهای اندرونی

viscera

— به در تنهایی میرد کی سب آن آماسی باشد اندر اندامهای اندرونی

341- ZX. P. 237

تب گردیده

intermittent fever

— آن را دایره گویند بمعنی گردیده کی نوبتی نگاه می‌دارد و دور باز می‌آید.

بمعنی تنهایی کی بنوبت آید.

342- ZX. P. 237

فرار هم‌آمین

systole, contraction

— از بهر آتک شریانهایی از دل رستس و بدو پیوسته است و شریانها بحرکت

عصب دل یعنی بیوت فراز هم آمین دل فراز هم آمد و بسته شود به خون کی
 در شریانها است پس فراز هم آمدن شریانها بدل بازنگردد.
 [در سجا ماکت او «ازدی مالا می توان «عماش» را ارد هم آمین» حد کر
 و ترا برای contraction و سر شاد systole مکار مرد].

343- ZX. P 241

پیچیدن

torsion; sprain

— و درد فعل و درد اندامی کی پیچیده شود

344- ZX. P 252

تهی ای

starvation

— اگر بیماری از تهی ای باشد یعنی از غذا نایافتن یا...

345- ZX. P. 252

گدازش و کاهش

cachexia

— «اگر قوت قوی باشد بسم باشد کی گدازش و کاهش اندر او پدید آید

346- ZX P 266

بیرون رگها

extravascular

— و عفوب بریدریز رگها باشد یا بیرون رگها

347- ZX. P 266

براعروحتش

to flush

چند در سهای دیگر رنگ . بی برافروزد

348- ZX. P. 266

افتاده

collapsible

کی در این تب بی افتاده و ضعیف و صغیر و متفاوت باشد

349- ZX P. 268

[حسب] آماس

inflammation

و «گر پش پای و پش چشم و روی و آماسین پدید آرد

[امروزه بیشتر از واژه «آماسین» برای «inflammation» کمیت می گیریم

و برای «edema» واژه «صیر» مکار می رود]

350- ZX. P 267

فرع کردن

to infuse

فرعاری فرعاری

و اگر ترب را در سکنگین فرعار کند یک شب و بامداد بر آرد

351- ZX P 274

پر بدن

to metabolize

باید نامی کی در بی مردم به نوع رطوبت طبیعی است

سکی در رگها و پراکند است سال سیم کی هرگاه سبی افتد کی مرده

طه . شرب دیر بر باید طبع بدن قوت روی مانی رطوبت آرد و آن رکی مسم

بچه باشد بپراند و همس کند...

352- ZX P 274

اندر خوردن

absorb, imbibe

— اما رطوبت همین همچون روغی است که در چراغدان باشد و رطوبت سوم همچون روغی است که پنبه اندر جوده باشد.

353- ZX P 275

گوژ شدن (ناخن)

koilonychia

— و هرگاه بدرجه‌ی آخر رسد نوبت ریختن گیرد و ناخنها گوژشود.

354- ZX P 275

آماس گرده

nephritis

— و حسوس گوید که دندام کی است آماس گرده بود

355- ZX P 278

سرسم

meningoencephalitis

— یکی آماس دماغ و عشاء اوست و بیاری سرسم گوید یعنی آماس سر و سعت و بی قریب بود [ن دوین معنی است که برای واژه‌ی «سام» آورده شده است
یعنی آماس، همچند «-itis» در بعضی برای «عشاء» معنی «بیماری» «pathy» - «pathos» داده شده بود. اما آنجا که مراد از نوشته‌های پزشکی واژه‌ی آماس برای «-itis» و «-itis» - «pathos» است. رود بهتر است بپوند «سام» را برای «pathos» و «pathos» - «pathy» [ن کریم]

356- ZX P 278

برسام

pleuritis

سویه آماس عشاء پهلوها و سه و عملها که در میان است و آن را برسم گوید یعنی آماس بر.

357- ZX P 279

دمن [دمنگی] ۱

1- inflammation

دمن گوشت بی دندان و دهن ۲

2- gingivostomatitis

روش گشتن ۳

3- ulceration

هم تشکی و تشکی زبان و دمن گوشت بی دندانها و دهن و روش گشتن

358- ZX P 279

ستی اندامها

peresis

دوازدهم عشی و ساضاشر قوت و ستی اندامها

359- ZX P 279

تری فرا ۱

1 cholinergic, parasympathomimetic

حشکی فرا ۲

2- adrenergic, sympathomimetic

— و گفتم که در هوای تر و ما میسر از آن افتد که در هوای خشک و بدین سب

دست رطابتهای تری فرا می ماند داشت و طامهای خشکی فرا می ماند خورد

[در برجتهی بالا برای «بری فرای» و «خشکی فرای» می‌توانم در زمان گو د
 ساورم که چر این واژه‌ها را چنین ترجمه کردم این رسمه را در گفاری جداگانه
 بررسی خواهیم کرد در اینجا می‌توانم سده می‌کم که اگر نوشته‌های پزشکی کهن
 را در دستگاه مروری شایسته‌گر ماههای تن (physiology) بخوانم و در سطح
 «پن هود» می‌رسم که به «بری و سردی» همان «کشتی دستگاه» در سیستم
 chol nerg c «ر دارد» و «بهد خشکی و گرمی» همان «کشتی دستگاه» می‌باشد
 adranergic «ر دارد در گنبار جداگانه این رسمه‌هایی که در نوشته‌های کهن وارد شده
 و این هود را راست میدارد خواهم آورد.]

360- ZX P 281

پیوسته

confluent

آبکی بسیاری آبه دلیل بسیاری ماده بند لکن اگر تا بسیاری بدریکدیگر
 پیوسته باشد...

361- ZX P 284

آبانه

vesicle

و اگر آبانه بزرگ و بسیار آب باشد...

362- ZX. P. 284

خشک ریش

crust-scab

اگر تدبیر خشک ریشی آبانه تا زود بماند.

363- ZX. P 284

بی خوابی

insomnia

و اگر بیهوایی رجه دارد...

364- ZX. P. 284

نشان آبانه [خاع آبه]

scar of smallpox

اگر تدبیر را بکشد نشان آبانه.

[مرورده ر نوشته‌های پزشکی باغ نکاه می‌رود]

365- ZX. P. 285

ریش-۱

1- filings

مردا سنگ-۲

2- litharge

افشیداج و مرداسنگ و ریش حاج از هر یک سه درم سنگ

366- ZX P 285

در بدن

recrudescence

بکس پیاری باز آمدن بیماری باشد

367- ZX. P 285

درد پیغمبر

migraine

و درد سر و درد پیغمبر و سرگشتن و درد حکر

368- ZX P 285

از بیماری برخاسته

convalescent

— ۳۹۱ پیارسی کسی را گویند کی از بیماری برخاسته باشد و هنوز بعد تدرستی
بیمار باز آمده نباشد.

369- ZX. P. 285

خارش

pruritus

— و بعضی را خارش پدید آید و بعضی را موی سپید شود.

370- ZX. P. 291

تیر

acute

در بعضی بعد یونان سرسام تیر را گویند

371- ZX. P. 291

سرم

- itis; inflammation

— و سرسام لفظی پیارسی است همچون برسام از بهر آمدن برسد. سب و سام آمدن
است و سرسام یعنی آماس سر.

372- ZX. P. 291

سخن بیهشانه

delirium

— و ترجمه‌ی قرابطس سخن بیهشانه باشد.

373- ZX. P. 291

[خرد] شوریدگی عقل

mental confusion

— و گاه باشد کی شوریدگی عمل ناگریه و خنده آمیخته باشد

374- ZX. P. 291

دور

suture

— باشد کی بیمار ندارد کی دوزهای سرگشاده میشود.

375- ZX. P. 291

راستینی [راستین] ۱-

1- proper

دروغین ۲-

2- pseudo; sham

— و گاه کی سرسام راستینی سرسام دروغین گردد.

376- ZX. P. 291

فراموشی

amnesia

— و بیشتر عن ملت یونان فراموشی را گویند و تازی نشان گویند

377- ZX. P. 292

گستن آواز

aphonia

— و گاه باشد کی گسته شود و هیچ آواز نتواند داد.

378- ZX. P. 294

آماس خوبی

phlegmon

— فلمونی آماس خوبی را گویند.

379- ZX. P. 294

بیهدام

irregular

(هدام)

(regularity)

سوم آنك حتى سمار بيهدام باشد و می‌نظام.

380- ZX. P. 296

غروب

to rest

لكن از عودن راحب بیاید و در خواب نشود.

381- ZX. P. 298

قصرین

cataplexy; catatonia

— و جمود قصرین باشد، این علت را بدین نامها از بهر آن گویند که دستگاه حس و حرکت مردم فرو گرفته شود چنانکه نریای باشد یا بسته باشد. اسیرکاری باشد چون این علت پدید آید هم بر آن شکل بماند خشك.

383- ZX. P. 299

موی ناشی

1- hirsute

[موی ناکی]—۲

2- hirsutism

آست کی خداوند این علت [مالیخولیا] موی ناك باشد و موی او بشود.

384- ZX. P. 300

مالش

massage

و از پس حمام بچهار ساعت مالش فرماید مالیذنی معتدل.

385- ZX. P. 302

دیوانگی

psychosis

دیوانگی چهار نوع است: یکی را علت برفان مایا گویند ، اما خود وید مایا دیوانه‌ی باشد کی خوی ندگان گیرد.

386- ZX. P. 308

آب زنده‌رو کاسه‌ی سر

hydrocephalus

اندر آب کی زنده‌رو کاسه‌ی سر گرد آید و تنگی کودکان.

387- ZX. P. 307, P. 308

دستکاری

surgery

— و آنجا کی سب [سب پرخواهی] رخمی باشد علاج او اندر مقالت دستکاری پند کنیم.

— و اگر ماده‌اندك باشد و میان پوست و گوشت باشد علاج وی دستکاری است شکامند و پاک کنند.

388- ZX. P. 313

ریش کردن—۱

1- abrasion

ناروی ریش کنند—۲

2- abrasive

— و مدبر آن سارمندی آن موضع را ریش کند. صفت نارویی کی ریش کند.

389- ZX. P. 318

خستگی

numbness

— و عوم هر اندامی را کی زنده باشد و حس او ماطل شود گویند خسته است.

390- ZX. P 319

لر زین

tremor

لر زین اندامها - حین باشد که هر گاه که مردم جوعد دست جوش بختند و کاری فرمید حرکتی دیگر به ناخیار او با حرکت اختلالی آید

391- ZX. P. 319

سی باشد ی س

1- hemiplegia

ستی

2- paralysis

و بدین سبب فالج سستی یا فلجی آن را گویند از سبب
و این معمول گردد که معنی فالج بزرگ است و سستی و بی حرکتی

392- ZX. P 322

بی خواست

involuntary

علامت وی آن است که بول و برازی خواست بیرون آید

393- ZX P 323

س گش

to become paralyzed

و بدین فالج عصب... است گشته و...

394- ZX P 323

خونابه

serosanguinous

و گاه باشد که بول همچون خونابه ای باشد

395- ZX. P 326

کز

tonic contraction

گاهی کزاز تشنج را گویند و کزاز آن را گویند که عصب و عضله بر عصب
سخت شود و بر روی آن و بر کسب شود و راست باشد و حرکت نباشد

396- ZX. P 326

خندان روی مایل

risus sardonius

و گاه باشد [در کزاز] که عضله های دهی کسب شود و بیمار خندان روی مایل

397- ZX P. 326

بیاری آب دهان

sialorrhea

و بیاری آب دهان و آرو آب مکرر...

398- ZX. P 333

myopia نزدیک بین - از دور دشوار دیدن

و آنکه از دور دشوار شد و از نزدیک شکست روح بصیرت و طبیب و
بیک باشد

399- ZX. P 333

از نزدیک دشوار دیدن

hyperopia

از دور نزدیک دیدن

و آنکه از دور نزدیک شد و از نزدیک دشوار دیدن روح بصیرت و
بیک باشد

400- ZX. P. 334

اشك آور - اشك آورى

lacrimogenous

ششم آنك يد رواها كى اشك آرد عاده را از چشم فرو يالايد

401- ZX P 335

[داروى] پوسانده

corrosive (agents)

ششم ددهاى پوسانده است.

402- ZX P 335

بى آگاه

insensitive

يعنى داروها كى عصب را مسخر كند تا از درد بى آگاه باشد.

403- ZX P. 335

گوشت رو يادى

1- to heal 2- enhancing the growth of granulation tissue

... و ... بدىن سبب گوشت رو ياتنده است.

... و ريشهائى چشم را بر مى دارد.

... و ... درد چشم را بيل كند و گوشت بر ويافتد.

404- ZX. P 335

آب دويدن چشم

tearng of the eyes, lacrimorrhea

... و چشم را قوت دهد و آب دويدن از چشم باز دارد

405- ZX P 335

بىر بىسى

visual acuity

عمدا روى او اندر چشم كند و بىبائى چشم را تيز كند.

406- ZX P 336

گوشت فرو يى

cheloid growth

توبال مى گوشت فرو يى بخورد.

407- ZX P. 339

مس

probe

و چشم راست بدست راست بايد گشتاد و ميل بدست چپ گرفتى

408- ZX P 340

بر هم ريش

synechia

التصاق بر هم رسته شدن هر دو پلك چشم را گوشتند.

409- ZX P 340

دخى پيراي

cauterization

و سوزن بزرير او اندر كند و او را ناحى بىراى بردارد.

410- ZX. P 341

داع كرى

cauterization

سوم بن موى فرو يى را داع كرى.

411- ZX. P. 342

دستکاری ۱-

1- surgeon

دستکاری ۲-

2- surgery

— و سیرکس ناشدکی طاقت دستکاری ندارد و آهی نتواند دند و سیرکس دستکاران
تواند شید

412- ZX. P. 342

دوساییدل

- pexy

علاج آن نظم آب و موی ناهموار رسته را بر موی راست رسته بردوساییدل

413- ZX. P. 342

وردیج

globar conjunctivitis

— کی علت وردیج آماسی دعوی است . علت وردیج آماس طبقه‌ی متعصبه است
وعظیمی آماس بدان حد باشد کی سیدی چشم چنان بلند شود کی حدقه را بپوشد
[در اینجا حواست بپسند از حدقه مردك و عصبه است] و چشم برهم نتود نهاد
ارعظیمی آماس.

414- ZX. P. 342

بیموله

cui-de-sec

— و بیشتر نزدیک بیموله‌ی چشم افتد، گاهی نزدیک بیموله‌ی کوچک کی سوی
گوش است.

415- ZX. P. 344

بیرون خاستن چشم

exophthalmos

شاف سباق جرب و خارش و... بیرون خاستن چشم را سود دارد

416- ZX. P. 346

شوری ستاندن

desalinate

پس آب خوش بشوید تا شوری از وی بتاندد.

417- ZX. P. 351

ناخه

pterygium

پرسی او ناخه است و این ناخه غشایی فرونی آب غلیظ . و همپون
داخل است.

418- ZX. P. 352

سرشته

compound

صفت داروی سرشته.

419- ZX. P. 352

بردمیده شدن

edema; swelling, inflammation

— اندر افتحاح ملحمه، افتحاح لغظی تازی است پرسی او بردمیده شدن و آماسیدن
ست. [اگرچه واژه‌ی «دمیده شدن» و «خمیدن» و «دمدگی» در ایسی
کتاب بمعنی «آماس» و «خیز» و «داد» نگار رفته است اما سعا بیسکه در اسحا

سجی کوتاهی برای سامان دادن این واژه میاورم در جای دیگر از این نوشته سخن ر «فرس» آمد که همان «درجا خشک شدن» و «یج رن» و عارض آن باشد است to freeze و «جمود». و این واژه را برای catalepsy و catatonia بکار برده است. در این بیماری، بیمار درجا خشک میشود از یرو همانسان که ر «فرس» می یور چنین بهره گرفت، باید توان ر «دمین» بیر برای ترجمه «emphysema» کمکت گرفت، چه «دمین» از «دم» می آید و در emphysema این «هوا» یا «دم» است که در بافت گیر آمده آنرا مادر می کند از آنجا که از واری «دمین» در نوشته های کهن «رسی جیبی است بهره گرفته شده و از آن «ماد» و «حیر» و «امس» خواسته است و ر آنجا که بری inflammation و edema واره های حویلی ماسد «امس» و «حیر» داریم بهتر است ر واژه «دمین» و «دمیدگی» و دیگر شکافته های آن بری emphysema کمکت بگیریم. از ایرو «دمیدگی شش» "pulmonary emphysema" و «دمیدگی زیر پوست» "subcutaneous emphysema" و «دمیدگی میان سینه» "mediastinal emphysema" است]

420- ZX, P 352

۱- فروشتن و در جی آمین

1- non-pitting (edema)

۲- فروستن و در جی پامین

2- pitting (edema)

علامت وی آن است کی اگر انگشت بر نهید رود فرو میاید و رود بیاید باز آید

421- ZX P. 355

سرجه

collyrium

صفت سرمه کی بخاوند مزاج سرد را سود دارد.

422- ZX P. 355

ریش

ulcer

و قرچه پیازی ریش است ...

423- ZX P 356

شوخت

purulent; suppurative

قرچه شوخت باشد و خشک ریشه زیادت آورد.

424- ZX P 356

سپیده

leucoma

در سپیده کی بر چشم افتد و برداشتن آن.

425- ZX. P. 360

۱- ناگزرنده

1- non-penetrating

۲- گزرنده

2- penetrating

تغرق اتصال کی اندر طلقی عیبه افتد از دور بیرون باشد یا اندک و ناگزرنده باشد و از جرم طلقه بیرون گزر نکند...

426- ZX P 361

آب سپیده

glaucoma

— و چشم اندر نیرگی ظاهر نباشد و... این را آب سیاه گویند.

427-ZX P 361

آب (هروارید)

cataract

و علامت تمام فرود آمدن آب آن است کی جداوند عنب را بر آب باشد
و گر سپید باشد

428-ZX P. 367

راه شنوایی

auditory canal

— و پاک داشتن از شوخ تا راه شنوایی بسته ندارد

429-ZX P 368

استخوان بنا گوش

petrous bone

چنان باشد کی استخوان بنا گوش کی آن را ححری گویند و عنب آور دروی
آمرت ست [امروزه و از وی استخوان «خارمائی» نکار میرود و خوب هم همین است
گر نحو هم استخوان بنا گوش را بر نکار گیریم باید آرا امروزه بر بر «ستخوان
پستانی» mastoid bone بدانیم].

430-ZX P 372

ناپژه

tubule, small pipe

— و اگر ناپژه... بگوش اندر نهند...

431-ZX P. 374

خون آمدن از بینی

epistaxis

خون آمدن از بینی سه گونه باشد.

432-ZX P. 376

گرفتگی (بینی)

(nasal) obstruction

اندر علاج شکستگی و گرفتگی بینی.

433-ZX P. 378

شکسته بستی

splinting (fractures)

اندر باب شکسته بستی یاد کرده آید.

434-ZX P 377

سخن بینی گفتن

nasal speech

— و در [رکام] آوار گرفته شود و سخن بینی گویند و.

435-ZX P 377

دراز آهنگ شدن

to become chronic

— و هر گاه زکام دراز آهنگ شود بسته فرود آید.

436-ZX P 379

کافتگی

fissure

— در علاج کافتگی لب

— از سزاربهای لب یکی آفت کی کافتگی آرد و ناری آنرا شفا گویند

- 437-ZX P. 379
گوشت فزونی
tumor; growth
گوشت فزونی و باسورلپ را ببرند و بردارند.
- 438-ZX P. 381
آمدن آب دهان
sialorrhea
اندر آمدن آب دهان در خواب.
- 439-ZX P. 381
ناخوشی بوی دهان-۱
پوسیدن-۲
1- halitosis
2- infection
سبب ناخوشی بوی دهان عفونت است و بیابری عفونت پوسیدن است.
- 440-ZX P. 381
پوست دهان
buccal mucosa
یعنی تپاهی مراج پوست دهان.
- 441-ZX P. 382
آماس زبان
glossitis
حال آماس زبان همچون حال آماس لب باشد.
- 442-ZX P. 385
کوتاه گردیدن
contracture
— و اما علاج آلت حراحت روند و رباطی کوتاه گردد بستکری است.
- 443-ZX P. 393
دشخواری دمردن
dyspnea
— و خنای دشخواری دم زدن را گویند.
- 444-ZX P. 394
حسان پردهای بینی
flaring of the alae nasi
— و هرگاه کی دمردن پراکنده شود و پردهای بینی همی حسان منخوف باشد.
- 445-ZX P. 399
دمردن بلند
hyperpnea
انسی شاق این را پارسی دم زدن بلند خوانند و نوعی است از دم زدن عظیم و با عظیمی سریع و شدید باشد.
- 446-ZX P. 399
دمردن رودا زود
tachypnea
لصر اسریم دم زدن رودارود چان باشد کی ، و مس این شتاب در سرعت
کوشد.
- 447-ZX P. 399
دم زدن دیر
bradypnea
دم زدن دیر بر ضد سریع باشد.

448- ZX P. 399

سرفیدن

to cough

— و زبان از دهان بیرون می‌آید و چشم بیرون خاسته باشد و می‌تواند سرفید.
— و اگر سرفه بیهوش گردد.

[بارها در نوشته‌های پیشینیان می‌بینیم که از پسوند «ن» و «-تن» برای
ساختن کار واژه از نام واژه‌ی دلخواه کمک می‌گیرند. این نمونه می‌تواند برای ساختن
دیگر کار واژه‌ها بکار رود چنانکه در گذشته نیز دیگران این را گفته‌اند.]

449- ZX P. 400

تنگی دم رفتن

dyspnea

وسیقاسفی یعنی تنگی دم رفتن.

450- ZX. P. 400

آماسیدن شش

pneumonia

دوم آنک شش آماسیده باشد.

451- ZX. P. 403

ازهم بازگشیده شدن

distention

بدان سبب تمددی در اجزا شش افتد یعنی اجزای او را هم بازگشیده شود

452- ZX P. 406

گوشت شش

pulmonary ^{me}panchyma

و آنچه از گوشت شش باشد برهه... برآید.

453- ZX P. 409

آماس شش

pneumonitis; pneumonia

فات‌الریه آماس شش را گویند.

454- ZX. P. 409

سریش ماهی

fish jelly or gel; gelatin

زردی خایه‌ی نیم برشت نافع است و سریش ماهی نافع است

455- ZX. P. 409

فسردن

to clot; to coagulate

و اگر ترسد کی خون در شش بفسرد.

456- ZX P. 410

قزیهای آب‌آک

effusion

و گاه باشد کی خداوند فات‌الریه را بریهی آب‌آک در شش گردآید

457- ZX P. 410

خواب‌آلودی

1- stupor 2- stuporous

3- somnolence

در بیشتر وقتها حاصه در وقت تب چون جواب آلودی باشد هم سبب سردی بخار

458- ZX. P. 412

آگاهی

sensitivity, feeling

— و هلاك حيوانات بیشتر از درد باشد از بهر آنك حس حیوانات قوی باشد و بدین سبب آگاهی از درد بیشتر باشد.

[بازها در جاهای دیگر نیز آمده است که واژه‌ی «آگاهی» بمعنی آنچه که امروز مردم «حس» می‌گویند یعنی feeling و sensitivity می‌باشد. و «ناآگاهی» همان naensativity است]

459- ZX P 413

سل

tuberculosis

ریش شش را سل گویند.

460- ZX. P 414

کاهش تی

weight loss

علاج این تب بچیزهای سرد و مر باید کرد. از جهت تب و تری از جهت خشکی و کاهش تی.

461- ZX. P. 420

دل = گش = [دل]

heart - cardiac

بب نخستین اندر آنك بیماریهای دل چند نوع است.

462- ZX P. 421

دل را فشردن

cardiac tamponade

و آنج بدر میان دل و غلاف او باشد دل را بشارد و از حرکت مساعد بردارد و روح را خفه کند و بکشد.

463- ZX. P 421

تنگی دم ردن

dyspnea

— و بعضی مردم عام ربوراکتی بیاری تنگی دم ردن گویند خفعا گویند [ر نوشته‌های کهن برمی‌آید که «ربو» همه نشانه‌های آسم asthma را دارد ما بهتر است واژه‌ی asthma را بکار برد. تا زمانی که گمانی در این برداشت نباشد.]

464- ZX. P. 425

تیز گونه

pungent

— و شیر ناپسندیده. گرم باشد و بوی و طعم او تیز گونه باشد.

465- ZX P 427

دشواری فروز

dysphagia

به محسوس دشواری فروز بر روی طعام.

به کو را اسبابی می یکی را این دشواری فروز بر روی طعام پدید آمدند.

466- ZX P 434

آرروی سگان

bulemia

در عینی که در الشهوت لکلی گوشت یعنی آرروی سگان این عیب را بدین

دم را بهر شک خوردن کی مردم را طعمه ساداره آرو کند و سیر نکرد.

467- ZX P. 435

گرسنگی گاو

انور، ۴، ۳ novosa

خوبی عیب در اندام پسر گرسنگی گاو... و این گرسنگی همدی اندامی باشد

و گرسنگی مردم و این چنان باشد کی اندامی بعدا حاجتمند بود و معده آن را بخورد.

468- ZX. P 435

تباهی آرو- آرووی تباه

pica

اندک آروهای تباه کی مردم را پدید آید، تباهی آرووی آن را گوشت کی

مردم چیرهای به آرو کند چون گل و شک و شک و ربا را آستن را نرافتد.

469- ZX P 444

آماس خوبی ..

hemo-haem - itis (inflammation)

به بهشتی مدر آماس خوبی کی در معده پدید آید

470- ZX P. 446

عماک سینه

thoracic cavity

لکی چون [ریش یا رخم] مدجم معده رسد آن در رر عماک سینه پدید آید

471- ZX P 447

مردم

necrotic

و آن را کی ریشها کهن شده باشد، گوشت مردم پدید آورده...

472- ZX P 456

آماس جگر

hepatitis

آماس جگر به در عینی جگر باشد تا در عضلههایی کی در بالای وی بهادس

473- ZX P 458

سیدین

to puncture: to tap: perform
paracentesis

وصف را عصب و ناظرای در وی سارند و منفعت فر و عاقلند تا ریم آروی به بلاد

474 ZX. P. 460

آماس سپر

splenitis

در احوال آماسهای سپر...

475- ZX. P. 468

تهی شکم

abdominal cavity

آب در تن مردم سیار گردد و بدمجرای بول بیرون بود و نار گردد و در فصدی شکم گر آید بسی در تهی شکم اجا کی موضع روده است

476- ZX P. 476

گوارش

prescription, preparation

— گوارش بباثیر تا تشنگی و حرارت پشاند و... بگیرند تباشیر و گل سرخ و تخم حنا و صمغ بریان کرده از هر يك ده درهمنگ.

— و اگر دو درهمگ حب الاس در این گوارش ریاد کند قویتر بود.

— گوارش سداق بگیرند سداق پاک کرده سی درهمگ و خربوب شاهسی از هر يك ده درهمگ.

— و اگر مزاج سرد بود ، خود خام فرماید و گوارش ریزه و گوارش خود واریج پرورده...

477- ZX P. 483

اسهال خون

dysentery

واسهال خون کی بیونامی دوسطاریا گویند ، بیاید دامت کی اسهال ر کی سب آب رشی روده ها بود بلفت یونان دوسطاریا گویند.

478- ZX. P. 485

پاک کردن

debridement

از بهر آنک ایارج گوشت مرده را پاک کند و گوشت پاک کرده درود.

479- ZX. P. 484

آشامه

potion (syrup-suspension)

— صفت آشامه می سوختند: بگیرند سداق و در آب باران تر کنند يك شان روز پس بپالایند.

— و اگر تب نباشد آشامه را از... برند و ..

480- ZX P. 484

[کرمک] کرم خرد

pinworm, Enterobius vermicularis

بسیب خارش معقد یا کرم خرد بود یا مقدمه می نامور

481 ZX. P. 488

فرونی

tumor; growth

ما انواع فرونی ها بعضی مردمان را در بینی پدید آید. و بعضی زبان را در رحم پدید آید، و آنچه بر مقعد باشد دو گونه است.

482- ZX. P. 488

چشم

hole; perforation

و هرگاه چشم او [بواسیر] بسته شود و معنی گردد درد کند
 [و برخی از معاران خود، واژه‌ی «چشمه» را بجای «سوراج» شنیده‌ام چنانکه
 یکی می‌گفت «گفته‌اند پسر من در دیواری قلش چشمه‌ای دارد» اما بیاد داشته باشیم
 «چشم» را تنها برای سوراجی مکار بریم که چیزی از آن بیاید یا روان گردد]

483- ZX. P. 494

کرم دواز

nematodes

علامه‌ای خاصه‌ی کرم‌ها دواز آن است کی خداوند این علت

484- ZX. P. 499

کرم کندو نه

tanis saginata

علاج نوع ششم، کی سبب آن کرم کندو دانه باشد آست کی...

485- ZX. P. 503

آماس روده

enteritis; colitis

آماس روده سبب یکی متعد ثعل باشد و باد بیرون بیاید

486- ZX. P. 507

درد (dard)

sediment

و اگر دردی بود [در پیشاب]، دردی اندک بود.

487- ZX. P. 508

آماس گردنه

nephritis

امدر آماس کرم کی اندر کرده پدید آید...

488- ZX. P. 508

آماس گوشت گردنه

glomerulonephritis

و اگر آماس در گوشت گردنه باشد و...

489- ZX. P. 518

چکیدن گمیر

dripping of urine

تقطیر البول بهارس چکیدن گمیز گویند.

490- ZX. P. 518

تیزی

acidity

یکی تیزی بول است، دوم بسیاری بول و گاه کی بول تر بود

491- ZX. P. 519

بازگرفتن (بول)

(urinary) retention

بدر عراضول یعنی بازگرفتن بول و بدشخواری بیرون آمدن آن.

492- ZX. P. 521

ناشره

catheter

بجست ناشره سازند... از سیم یا از مس .. چنانکه بصرای قصبه فرو شود و سر
 و من او گشاده

493- ZX. P 523, 524

برهه

denuded

و مجرا [ی پیشاب] برهه ماند...

494- ZX. P 523

اندر بستر گمیز کردن

nocturna: bed-wetting

— اندر سلس البول و در بستر کمیز کردن.
— و علاج کاسی کی در بستر کمیز کند.

496- ZX. P. 529

شکافتی

incision, ... -otomy

ندر احوال شکافتی مثانه و سنگ بیرون کردن.

496- ZX. P. 530

آماس سرد—۱

1- chronic inflammation

آماس گرم—۲

2- acute inflammation

— اندر آماس سرد... اندر... خایه.

— آماس گرم کی در... خایه افتد

497- ZX P. 530

بررگ شدن خایه

orchiomegaly, ... megaly

بررگ شدن حایه بر سبیل آماس، بسیار باشد کی خایه دررگ شود.

498- ZX P 531

ناییدا شدن خایه

cryptorchism

بسیار باشد کی خایه‌ی مردم یزهار بر آید و ناییدا شود

499- ZX, P 531

[وا بریدن] بریدن—۱

1- excision

دوختن—۲

2- to suture

— و بعضی طبعان فرموده‌اند کی فرومی برند و باقی بدوزند

500- ZX. P. 531

گوژ شدن (قشیب)

chordee

اندر گوژ شدن قشیب روغن سوسن و... بهم سرشته و...

501- ZX. P 532

غر—۱

1- and 2- hernia

سید خفایه—۲

گفتار آورده‌اند اندر قتی وفسله کی غر گویند و شهر من دبه خایه گویند

502- ZX. P. 534

گنده شدن گوشت بن دندان

pyorrhea

و دهاش و گوشت بن دندان گنده شود.

503- ZX. P 536

برخاسته

erect

ین علتی است که قضا به بی شهوت جماع برخاسته بماند.
[از اسرو می‌توان بیرون آوردن نره همان priapism است].

504- ZX. P. 537

بیرون جستن آب

ejaculation

اندر سرعت اترال یعنی رود بیرون جستن آب.

[از اسرو می‌توان بیرون جستن خون را برای ejection بکار برد].

505- ZX PP. 547-548

دوشیزگی-۱

1- hymen

نهادن-۲

2- to apply

۱- ریس آن کی، دوشیزگی بماند و ارآن درد و خون آمدن پیوسته تولد کند خاصه اگر رگها و عناهای دوشیزگی ضعیف و آلب مر- بزرگ بود ما آن را کی ر دوشیزگی بسته باشد و هور ماره بود او را در شراب قاض و دید شد به خرقه‌ای بدان ترمی کند و بخود بار می‌دهد و بم پاره‌ای نرم بگیرد و سر دیزه‌ای پیچید باساره و سرهمی رو بمانده آلوده کند و بهند تا دوشیزگی معدوم نکند

506- ZX. P. 553

بارناگرفتن

infertility

اسباب بار ناگرفتن زنان یا درآلت بود و یا دو ماده..

507- ZX. P. 556

دشخواری راند

dystocie

اسباب دشخواری راند پنج نوع است...

508- ZX. P. 558

گل خوردن

geophagia

اندر علاج متشگشتن و آرزوی گل خوردن.

509- ZX. P. 559

افگانه

abortion

اندر علاج ربی کی بجهی تمام ناپرورده از وی سقط و این ر بتاری اسقاط گویند و بیارسی افگانه گویند.

610- ZX. P. 560

بازداشتن آبستی

contraception

اندر بازداشتن آبستی، هرگاه کی زی اندك سال بود یا...

[از اسرو «ماز دارندهی آبستی» همچند "contraceptive" است].

511- ZX. P. 562

ریم کردن

suppuration; to suppurate

و اگر... علامت‌های ریم کردن پدید آید.

512- ZX. P. 566

گوزی پشت

kyphosis

د دوم اندر علاج گوزی پست و بیرون آمدن مهره از جای خوش.

513-ZX. P. 573

دوالی

varicose veins; varicosity

دوالی عتی است کی رگهای مای ستر شود و چون گره گره بر آب رگها پیدا
آید و حملال و پند روان را افتد و کسای را کی پیش ملوک پیدای پیسندیر فتد

514-ZX P. 576

شکافتن

to incise

و کمر در گوشت بود تا تمام پخته شود شاید شکافت.

515-ZX. P. 579

شکن-۱

1- crease

بر استای-۲

2- along the course of

همه اندر درازای لیف عصها باید شکاف یا بر استای شکها.

516-ZX P. 580

دمل

abscess

دمل از جسی خراج است و سب آن بدگواریدن طعام باشد

519-ZX. P. 581

آتش پاریسی

zona; herpes zoster

آتش پاریسی شرمی باشد در آب رفیق تا خارش و سورش صب.

518-ZX P. 581

شیرینه

impetigo

شیرینه شرهایی بود کی بر سطح تن بر آید و بدگوشاندن دور فرو شود
و درد و سورش و خارش کمتر بود.

519-ZX. P. 582

خشک رنده

prurigo

خشک رنده ... شرهایی بود سخت خرد و سرخ و سوراخده. و اندر تابستان
پدید آید، خاصه آن وقت که مردم گرم شود و عرق کند.

520-ZX P. 582

گر

scabies

دندر جرب کی پیاری گر گوند.

621-ZX P. 586

ازهم بار کشیدن

to distend

و میان اوتار و عشاها کی در هر مك پوشیده است بادی تولد کند و تن را از
هم بار کشد

522-ZX. P. 586

خوك

scrofula

دندر آماها کی آن را تنازی حازیر گویند، این علب [را] پیاری خوك گویند
[شدهی ترجمه ی آرا نه مرغی واژه ها را از این نمونه مآموریم.]

و این آماسی بود کوچک و صلب بر جایگاه خویش محبت شد...

523-ZX. P. 588

کیسه

capsule

— تا ماکه درست و تمام بیرون آرند چنانکه در وی مانند دیگر باره پر شود.

524-ZX. P. 589

پالایش

discharge

و تیج [دمل] نهامد او رباط باشد پالایش او هم رفیق باشد، نکی می‌سپیدی دارد.

525-ZX P. 589

گوهر

parenchyma

— و هر ریشی کی مدت آن دراز گردد و عفن و متاکل شود چیزی بسیار از گوهر آن جایگاه بیاید.

526-ZX. P. 593

ریش سیخ ریش بخی [sanāxer] سحره - ریش بخی

serpiginous ulcer

رباط دهستان متاخر گویند. ریش سیخ ریش بود کی ارسطخ گوشت دور فرو برود و پهن باز میشود و

527-ZX P. 593

ناپکار

useless

— و چون گوشت پلید و نابکار سوخته و بریان شد...

528-ZX P. 593

تباهی

degeneration

علامت تباہ شدن استخوان چهار نوع است، یکی آنکه گوشت ست گردد و

529-ZX. P. 593

تراشیدن

curettage

گر عموت بقعر استخوان فرو مرفته باشد آنرا باید تراشد و باستخوان پاکیره باز باید برد.

530-ZX. P. 594

خوره

leprosy

— لکن اگر سودا رفیق شود خوره تولد کند اندامها زیش گردد و بیسی خورده شود

531-ZX. P. 594

چهره‌ی شیر

leonine facies

از بهر آنکه چهره‌ی محدود همچون چهره‌ی شیر گردد. پهن روی و ستر و ترش و گرفته شود.

532-ZX P. 597

گرد آمدن خون

hematoma

جراحی‌ها ده نوع است.. هضم آنک گوشت او کوفته شده شد و خون‌امدر
اجزای آن گرد آمده.

533- ZX. P. 597

درست شدن

to heal

بعضی طبیبان گفته‌اند کی جراحی‌ها کی بر عصبها افتد درست شود و برود.

534- ZX. P. 597

خون رفتن

to bleed

و از این جراحی‌ها بعضی را خون بسیار رود. و بعضی را هیچ خون برود.

535- ZX. P. 597

رفتن گوشت

loss of substance

— اگر جراحی شکافی بود راست و هموار و از گوشت آن جایگاه هیچ رفته نباشد.
— چهارم آنک نختی گوشت از وی رفته بود.

536- ZX. P. 598

بریدن — جدا کردن

excision; -ectomy

آن عضو را کی جراحی بر وی افتاد بود باید برید و از وی جدا کرد.

537- ZX. P. 598

گوشت بر آوردن

granulate

تا آنک رخم از ... گوشت بر آوردن گیرد و...

538- ZX. P. 598

خشک کسند

dessicating agent

— و نباید داشت کی داروی خشک کننده و رویاننده مایند.

539- ZX. P. 598

زدایند

detergent; very strong cleansing agent

— و اگر [دارو] سخت زدایند بود آن ماده را رفیق و سیال کند و ماده‌ی گوشت
را تیت کند

540- ZX. P. 598

بجای خویش باز بریدن

restitution

و عضله‌ی شکم بشکافد و روده بیرون افتد... سخت روده را بجای خویش
باز بید برد و...

541- ZX. PP. 599-601

پوسدن

necrotize; become gangrenous

— [روده که از شکم بیرون افتد] از طبیعت خویش بگردد و سرد و اگر بجای
نارنگد پوسند شود بدین سبب طمسان هرج بیرون آمده باشد از وی برید و جدا کند
— و دست مرد مدین سبب بیوسید و مرد هلاک شد.

542- ZX. P. 600

بیرون سپردن حتی

expulsion

طبیعت تدبیر سبب حین آن [عیلمای که دو زخم گزارند] می‌کند تا چون جراح منضم شود طبیعت شسته را تمام بیرون سپوخته باشد.

543- ZX. P. 601

۱- انبر

1- pincers

۲- گیرش گام

2- jaw (of a pincers)

— و آت برکنید [حار از زخم] آسری باشد کی گیرش گام آن سوهن بود و آن چیز وا بگیرد و منضم دارد...

544- ZX P. 603

بندگاه سرین

femoral joint

اندر دایع کردن بندگاه سرین.

545- ZX P. 604

۱- بیرون آمدن

1- dislocation

۲- منبه

2- mandible

عکس از شهر مرومه گوید و بیرون آمدن آن را جایگاه خویش کم افتد [گرچه منبه را بمس آرواره‌ی بالایی و پایینی هر دو بگردانده است اما آنگاه برای آرواره هر کدام جداگانه یار بوازمای هسته را برده و بهر دست «منبه» را چون در نوشته‌ی بالا برای آرواره‌ی «زیرین» نگهداشت].

546- ZX P. 606

بی‌خواست بیرون آمدن

incontinence

ردم بریدگی معر تیره و بول و تراری بی‌خواست او بیرون آید

547- ZX, P. 607

کشیدن

traction

— و بهن و آسار آن است که ران را بوازی بیدید و مردی قوی آن بوز بردوش خویش افکند و بکشد.

548- ZX. P. 607

تخته

splint

و بستند و بر بالای بد تخته‌ای دوسه بزنند چنانکه رسم است و ببندند.

549- ZX. PP. 607, 609

۱- زیربند

1- and 2: comminuted fracture

۲- خرد شکسته شدن

[شکستگی خرد شده]

— استخوان‌هایی کی شکسته شود بعضی از درازا شکسته شود و بعضی را به بعضی خرد شکسته شود.

و باشد کی استخوان زیره شود.

— و اگر استخوان محقق شده باشد بعضی زیره باشد همه‌ی زیره بیرون ناید کرد و اگر زیرها بسیار باشد...

550- ZX, P. 608

شکستگی که بریدگاه افند

articular fracture

ب و هر شکستگی کی بر میدگاه افند و لب معالکها کی بر استخوان دیگر اندر وی شید شکند

551- ZX, U. 608

شپد (dowped)

callus (in fractures)

ب و هرگاه کی رسته شود [شکستگی که بر میدگاه رسیدم باشد] آن بدگاه صب بود ر بهر آفت دشیدی بران استخوان پدیداید و حرکت آن عضو بدان سبب دشخو ر گردد.

ب بپد معلوم گردد کی معصوم از بشی [شکستگی] جز آن بیس کی لحمی بر جوی آن مومع برود همچون دشیدی پس ر هرچ خون را لطیف کند و عدهی دشید را تحلیل کند... هر هیز باید گردن.

ب و هرگاه کی بسته شدن استخوان از مدتی کی آن را دید بگردن و محکم شود باید سست کی آنجا ماهی ب که از آن دشید توند نکند پس همچونک ریش را کی دیر در سب شود بخارید و جرح شد تا آن عدهی ب از وی بیالاید

malignant tumor

(«دشیل»، «دشیل»)

[گرچه واژهی «دژیل» (دشیل)، «دشیل»] carcinoma یا واژهی باا نامد یکی باشد اما بر لب آنها را از هم جد گرفت و شد، ر سب برای callus در شکستگیها بکار برد همانان که مارها در «دخیر» چنین بکار رفته است.]

552- ZX, P. 608

کشیدن ۱-

1- traction

بستن ۲-

2- immobilization

قدوب بر برگ اندر [درمان شکستگیها] دوکار لب یکی کشیدن عسوات و دیگر بستن.

553- ZX, P. 608

مردن ۱-

1- to necrotize (vi)

پوسیدن ۲-

2- to become gangrenous

و باید دست کی سیار باشد کی آن عضو را [شکستگی را] سخت سدد و بد آن دیرتر گشایند... آن عضو بمیرد و پوسیده شود...

554- ZX, P. 608

[واپردن] از تی جدا کردن

amputate

ب و بدن حاجت آمد کی آن [اندام مرده و پوسده] را از تی جدا کند

555- ZX, P. 608

گشایند ۱-

1-otomy; incision

گشایی سبب ۲-

2- arthrotomy

و بدان سبب حاجت آید شد را بگشایند

556- ZX. P. 609

آواز خشخاش-۱

1- crepitation

هشام-۲

2- normal shape or figure

ب و اگر ریه‌ها [ی استخوانی که ریز ریز شده باشد] سباز باشد و همچون آوار خشخاش آوار میدهد لکن از هشام بیرون افتاده نباشد...

557- ZX. P. 609

مستبد (dowped)

callus (in fractures)

لکن [اگر عضو شکسته] از هشام بیرون بیرون افتاده باشد مستبد بود کی بر حوالی آن نشهد بسته شود و آن را محکم فروگیرد.

558- ZX. P. 611

تراک

crack

ب و باید دانست که کمترین شکستگی استخوان آن است کی اندر وی ترکی پدید آید.

559- ZX. P. 612

پرمه

trepine; trepan: drill

ب و اگر استخوان [سر] قوی بود آن را سخت بمشقه‌ها میسبد و مشقه را پیرسی پرمه گویند.

560- ZX. P. 612

آماس گرم عشاہی [پرده‌ای]
دماغ

acute meningitis

می گوید بسیار کی از پس علاج کردن آه‌ن آماسی گرم اندر عشاء دماغ پدید آید

561- ZX. P. 612

دندان خاند-۱

1- dental alveolus

شکستگی دندان خاند-۲

2- alveolar fracture

شکستگی منہ و دندان خاند... بیشتر سوی زیدرون بود.

562- ZX. P. 614

استخوان سرین

ischium

شکستگی استخوان سرین کی بتاری ورنه گویند...

563- ZX. P. 617

موی راستردن

deplation

صفت نازویی کی موی را بسترده...

564- ZX. P. 617

بوی... را برندن

deodorize

اندک یاد کردن نازوهای که موی آهک ببرد

565- ZX. P. 617

سگ

marijuana

هر کجا کی خواهند موی باطل شود موی را برکشد و مصاردی که باری

566- ZX. P. 618

سود

desquamation, dandruff; scale

سود کی در سر پدید آید. سب آن.

567- ZX. P. 620

داروی آمیخته

mixture

صفت داروی آمیخته. آرد باقلی و ..

568- ZX. P. 623

نسیج

oxygen

و نسیج هوا چون آتش باید سروق ایشان ترسد. مراج روح بدان سبب تباد شود.

569- ZX. P. 636

آب دهان

saliva

، [من] دیگری است او تازی برفه گوشت و تازی آب دهان را راو گوشت

570- ZX. P. 636

ریم آبه

seropurulent discharge

هر کرا بگزد تش مرآمد و بگدارد و ریم آبه از وی بیرون آید.

571- ZX. P. 638

گزیدن مردم

human bite

بدرگرس مردم، بحسب ساد دانت کی مریم گزیده ها آست کی گرسیده گرسه باشد.

572- ZX. P. 638

دیوانه

rabid

— اندر گزیدن سنگ خانگی کی دیوانه باشد و گزیدن گزگ

— سب دیوانه شدن سنگ آن است کی مراج او مگردد و سوبای بد ره رهاک

بر وی غالب شود

573- ZX. P. 638

از آب ترسیدن

hydrophobia

[در دهری سنگ دیوانه] و باشد کی تش سآمد و چیری کم خور و تشنه شود

آب بخورد و از آب ترسد.

[اسمکه و زهره های پزشکی مبارد از اسمگونه پرهسها و مومها باید سب

بد بگیرند زیرا در زبان فارسی امروزی، نویسندگان و ترجمانها، مشتر از زبانهای

روپایی بیرونی کردند و ناگزیر واژه ها ' بر پایهی نمونه های اروپایی می سارند و

ایرو اگر حمدی دلا در يك نوشته ی پزشکی انگلیسی چشم می خورد "hydrophobia"

ر نه «آب ترسی» ترجمه می کردند گرچه «آب ترسی» نادرست است، اما «ساحب» به

زبان پارسی يك سگانه است صافی «آب ترسی» همانجور که در بالا دیده میشود،

پیشین ما «از آب ترسیدن» یا «ترس از آب» می گفتند تا کمکت ایس مومها

می‌سیم که برای نمونه "claustrophobia" و "school phobia" را بحدی اسکه «سگمانرسی» یا «تنگ‌جائرسی» و «دبستان ترسی» ترجمه کنیم بهتر است «ترس ر جاهای سگ» و «ترس از دبستان» بگوییم «این نمونه تاکنون بارها در پی بددشت آمده است. پامی سادی و آزماری پزشکی و دانشی در پارسی آن است که دید وازده هجاره آشد، روان، و برپایه‌ی پیام‌ها باشد، نه برپایه‌ی نمونه‌های رب‌بیهی بیگانه و ترجمه‌ی کورکورانه».

674- ZX. P. 639

تری

fluid; mucus

— و از بینی او [سگ دیوانه] تری می‌بالاید.

575- ZX. P. 639

اندوه‌مند

depressed

— و گوش او [سگ دیوانه] آویخته‌باشد و سردریش افکنده چون کسی سوهمند و خداوند خویش را نشاند...

576- ZX. P. 640

ارآب ترسده

hydrophobic

و اگر ر آب ترسده شده باشد حیل‌ها باید کرد تا آب داده شود

577- ZX. P. 640

ناپژه

feeding tube; catheter

و گروهی گفته‌اند . صواب آنست‌کی [برای آب دادن بیماریکه سگ دیوانه و راگزینده باشد] ناپژمای سازند چامک یک سر ناپژه بخلق او در نهند و دیگر سر ناپژه چون مشربهای باشد کی آب در وی کسد تا ار آبجا بخلق او فروشود

578- ZX. P. 641

برهم نشن دندانها

trismus

[کلید شدن دندانها]

[در گزیدن کزیم] باشد کی دندانها برهم مشید و نتواند ار هم برناشت

579- ZX. P. 650

تری

penis

بری گوسفند و خاهی او نهد چنانک در جاگاهش باد کرده آمدست.

580- ZX. P. 658

زاک

alum

راک سیاه — راک کشگران است از همه انواع راک این قاضی‌بر است

581- ZX. P. 659

آماس لب

cheilitis

داریوهای آماس لب...

582- ZX. P. 660

کاو، کی

cavitory; caries

- داروهای کواکسی.. ریجیل ما سرکه و انگبین سرشته، فتوبای فارسی کافور
 — قطره گرم و خشک است مخرجه‌ی چهارم و درد دندان و کافو کی بار دردم.
 583- ZX. P. 660
 سفید کردن to bleach
 داروها کی دندان را سفید کند.
- 584- ZX. P. 660
 آورین — agogue
 داروها کی ماستها از گوهر دندان بیارد.
- 585- ZX. P. 661
 دود کردن fumigation
 داروها کی بوزند و دود کنند...
- 586- ZX. P. 662
 خون برآمدن از گلو hematemesis
 دروهای خون برآمدن از گلو سب باری خون و گشاده شیر سررگها.
- 587- ZX. P. 662
 خون برآمدن از سینه و شش hemoptysis
 داروهای خون کی از سینه و شش برآید...
- 588- ZX. P. 662
 دل [qaw = گش] cardiac
 باب بوزدهم در داروهای دل.
- 589- ZX. P. 663
 گشایند — agogue
 دروهای گشایند کی بتاری مفتوح گویند و داروهای بود کی سده بگشاید.
- 590- ZX. P. 670
 بازداشتن خون styptic
 داروهای کی خون با زدارد.
- 591- ZX. P. 672
 آب زن bath; bath-tub
 داروهای صمد و آسور [یسی داروهای که بتوان در آب زن بکار برد]
- 592- ZX. P. 673
 بسته شدن خون در... 1- thrombosis
 بسته شدن خون در گردن 2- renal thrombosis
 داروهای بسته شدن خون اندر گردن.
- 593- ZX. P. 674
 درد تشنمه analgesic
 داروهای درد تشنمه...

594-ZX. P. 675

بزرگ شدن پستان

gynecomastia

595-ZX. P. 675

تری ترابندی

'to discharge; to ooze

— و اگر ریش کهن گردد و تری بسیار مریابد...

596-ZX. P. 678

گرد آمدن آب (در رحم) [رهن] hydrometrium, hydro —

دروهای گرد آمدن آب در رحم...

[این پرهیب و دیگر پرهیبهای مابین آن نشان میدهد که واژه‌های داشتن را درپرسی چگونه باید ساخت. بجای کاربرد شومی واژه‌سازی رانهای روپیی، ارین پرهیبا باید برای واژه‌سازی کمک گرفت]

597-ZX. P. 684

انگشت پای کی در زمین آید

hammer-toe

598-ZX. P. 685

پاد زهر

antidote

اندر پاد زهرها و داروها کی مضرات زهرها باز دارد.

599-ZX. P. 689

گورن

drug preparation, prescription

تا پس گمن مردم اخلاط آن مرم بود دیگر ناره ساخته و اخلاط درست کردم
مست پدید آمد معلوم شد کی اخلاط چنین گوارشها سخت مرم می‌دید

600-ZX. P. 691

کرزه (karze?)

viper

بید دست کی انواع امی سار است، آماج در تریق بکار آید مارگیران آن
را بهارسی کرزه گویند و ماده باشد.

601-ZX. P. 691

شکم شکافتن

laparotomy

شکم او بیاید شکافت و پاک کرد

602-ZX. P. 691

خاسته

leavened

— و چهار يك وزن آن نان باکیر و دریا و خمیر او خاسته کوفته

603-ZX. P. 691

بیمارستان

hospital

مستوی دیگر کی در بیمارستان چند شاموز بکار داشتند.

604-ZX. P. 691

گرفتگی

obstruction

تریای هاروق .. گرفتگی بول نگذارد

605- ZX. P. 701

گوارش

prescription

— گوارش: حکما گویند که این گوارش سیمان پیچسز - کریمت و عکس را بطیف کند.

606- ZX. P. 706

کهن

chronic

حداوند بود سپر و بهای کهن و حداوند بود جگر را بود دارد

607- ZX. P. 714

خون برآوردن پسرده

hemoptysis

— شرب حشاش کسی را کی خون برآرد پسرده بود دارد.

— شرب حشاش حداوند سده و کسی را کی پسرده خون برآرد - بود دارد.

608- ZX. P. 714

شانین

alleviate: relieve

... شراب سیب... تشنگی بشافد...

609- ZX. P. 715

غرغره کردن-۱

1- gargle (v)

خون آمدن رین دندان-۲

2- gingival hemorrhage

و غرغره کردن بدان گوشت بی دندان را سخت کند و خون آمدن در بی دندان بار دارد.

610- ZX. P. 713

انگشت (angawl)

carbon; charcoal

— و آن آب بر او باید ریخت برفق و پس سرش سخت بیاید بتن و پس بر انگشت فروخته باید نهادن...

611- ZX. P. 718

کفچه

spoon

چهل روز در آفتاب نهد و هر روز بکفجهی چوبین بچسباند.

612- ZX. P. 718

پرورده

processed mixture

ترنج پرورده... گل شکر پرورده... بنفشه‌ی پرورده...

613- ZX. P. 719

سفال

hard shell

پرورده گور - بگیرند مغز گورتر و اگر چنان باشد کی هور سفال او سخت شده باشد پوست کی بر ظاهر سفال باشد بار کند و پوست زنده‌روین کی سفال خواهد شد باوی بگرارد -

614- ZX. P. 719

پرورده

to process

پرورده گوزهد و - بگیرند گوز مغز هندی و پوست او بار کند.

615- ZX. P. 722

پیوند

joint

حب سوربجان مررگ درد پیوندها درد.

616- ZX P. 724

کرم آوردن

vermifuge

حبی کی کرم‌ها دراز - دارد.

617- ZX. P. 724

سینه را پاک کردن-۱

1- expectorant

سرفه را نشاندن-۲

2- antitussive

نرم کردن-۳

3- emollient

- حب‌السهال سینه را پاک‌کند و سرفه نشاند و نرم‌کند.

- سینه را از خلط غلیظ پاک‌کند....

618- ZX P. 725

عرعره

g rgle (n). mouthwash

- عرعره‌ی دیگر، بکیرت عاقرق‌رحام‌بوی‌ج، حردل، مررگوش، ر هر یت

- صفت غرغرہ‌ی دیگر.

- صفت غرغرهای کی خداوند لقوه را سود دارد...

619- ZX. P. 727

دردمپدن

insufflation

داروی دیگر، گوشت مروی را [که در مسی روید] برد، بکیرت پوست مار

ترش... زریخ... بکوبند و بیزک و دردمپدن...

620- ZX. P. 728

داروهای کی در گوش چکاند

eardrop

داروها کی در گوش چکاند، صفت قطوری کی درد گوش را کی ر گرمی بود

سود دارد

621- ZX P. 728

گرانی گوش

hardness of hearing

د روی دیگر کی گرانی گوش را کی پس از بیماری پدید آید درد.

622- ZX. P. 729

آماس را نشاندن

anti-inflammatory

صفت صمادی کی آماس گوش را بنشاند

623- ZX P. 732

آب درکیه‌ی خایه

hydrocele

صفت صمادی دیگر [که] آب را کی در [کیه‌ی] خایه‌ی کودکان گرد آید

سود دارد

A

- abdominal: 280; 475
abdominocentesis: 179
abort: 226-301
abort on: 509
abrasion: 388
abrasive: 388
abcess: 616
absolute: 219
absorb: 42, 44; 126; 203; 362
absorption: 203
absorptive: 48; 165
accessory: 124
acclimatize: 217
acidemia: 187
acidity: 490
acids: 197
acuity: 406
acute: 225; 264; 370; 496; 560
addition: 18
adduction: 100
adductor: 103
administer: 269
adolescence: 26; 59
adrenergic: 359
-agogue: 584; 589
agreeable: 4
airway: 99
also see: 444
alleviate: 266; 608
alum: 580
alveolus: 561
amenorrhea: 278
amnesia: 376
amputate: 564
analgesic: 230; 593
analyze: 161
anorexia nervosa: 467
anosmia: 94
anterior: 81
anticaries: 108
antidote: 598
anti-inflammatory: 622
antitussive: 617
anxiety: 266
aphonia: 377
apply: 266; 505
arise: 33
arthrotomy: 555
arthralgia: 277
articular: 560
articular fracture: 550
articulation: 36
ascendens: 132
ascending: 132
assimilation: 235; 159
atrophy: 30; 166; 190; 202; 206

auditory canal: 428
auxiliary 124
axile: 131

B

bath 591
bathtub; 257, 591
bedwetting; 494
bite, 671
bleach 583
bleb 106
bleed 534
bore 179
bradypnea 447
branch off 65
bruising 214
buccal 440
bub: 306
bulimia: 466

C

cachexia 300; 345
calculus 207
callus (fracture) 551; 567
canal 52; 63; 130
canine tooth 58
capsule: 529
carbon 610
carbon dioxide 337
carcinoma 551
cardiac 588, 461
caries 582
carpal bones 111
catabolize 45
catalepsy 381
cataract 427
catatonia 381
catheter 492-511
cauterization 410
cauterize 295

cavitory 582
cavity 48; 68; 91, 470; 475
cease 216
cecum 148
cervical 60
charcoal 610
cheilitis 581
cheloid; 283-406
chill 338
cholinergic 359
chorda 500
chronic 199; 227, 263, 496, 194,
245, 318; 435, 606
chronicity 198
chyme 41
claustrophobia 573
clavicle 71
cleansing agent 237; 539
clot 40; 208; 455
coagulate 40; 285; 455
collyrium 421
collapsible 348
colic 280
colitis 485
coma 325
comminuted fracture 549
compactness 28
compatible 4
component 7
compound 9; 418
concentration 210; 236
condyle 48, 73; 83
confluent 360
confusion 330; 373
congenital 222
conjunctivitis 413
consistency 34, 191
constituent 7
constrict 113; 115; 212
constriction 212

constrictive: 212
 contraception: 510
 contract: 88; 137
 contraction: 342; 395
 contracture: 442
 contraindicated: 259
 control: 270
 contusion: 214
 convalescent: 368
 convolution: 136
 corrosive: 401
 cough: 448
 course: 123; 515
 cover: 84
 crack: 558
 cranium: 93
 crease: 515
 creature: 3
 crepitation: 556
 crisis: 321; 323
 cross: 103
 cruel: 130
 crust: 362; 173
 cryptorchism: 498
 cul-de-sac: 414
 curettage: 529
 curvature: 81

D

dandruff: 273; 568
 debilitated: 478
 decayed: 249
 deformed: 80
 degeneration: 528
 delirium: 372
 dental alveolus: 561
 denuded: 493
 deodorize: 564
 depilation: 563
 depressed: 575

depression: 256
 desalinate: 416
 descendens: 132
 descending: 132
 desquamation: 566
 desiccating agent: 538
 detergent: 539
 develop: 25; 154
 differentiate: 119
 digestible: 1
 dilate: 112; 253
 dilute: 240
 discharge: 152; 322; 334
 discharge: 319; 524; 595
 dislocate: 74
 dislocation: 545
 dispersion: 10
 dissociation: 10
 distend: 521
 distention: 288; 461
 distill: 234
 dizziness: 326
 dorsal: 81
 drill: 559
 dripping of urine: 489
 duct: 37; 52
 duration: 182
 dysentery: 477
 dysphagia: 465
 dyspnea: 443; 463; 449
 dystocia: 507
 dysuria: 229

E

eardrop: 620
 ectomy: 536
 ectopia: 211
 edema: 349; 419; 420
 effusion: 456
 ejaculation: 220; 504

ejection: 294
 elastic: 133
 element: 11, 15
 elevate: 92
 emollient: 617
 emphysema: 177; 419
 enanthema: 265
 enteritis: 485
 enterobius vermicularis: 480
 enzyme: 284
 epistaxis: 431
 equal: 20
 equilibrium: 19
 erect: 503
 erupt: 59
 eruption: 309
 erythema: 265
 essence: 17
 exanthema: 265
 excision: 499, 536
 excrete: 152, 322; 334
 excretion: 157
 exomphalos: 315
 exophthalmos: 335; 415
 expectorant: 274; 617
 expulsion: 542
 exterior: 104
 external: 104
 extravascular: 346

F

facies: 531
 fast-acting: 272
 fasting: 307
 feeding tube: 577
 fee: 180
 feeling: 458
 femoral joint: 544
 fever: 341
 fever blister: 331
 fiber: 23
 fibrous: 275
 figure: 556
 filings: 365
 filter: 138; 232
 finger: 111
 fissure: 436
 flaring: 444
 flexion: 66; 96
 fluent: 5
 fluid: 574
 flush: 347
 foramen: 120
 foul: 174
 fracture: 549; 550; 214; 561
 free: 47
 frequency: 213
 frequent: 213
 fumigation: 585

G

gallbladder: 38; 145
 gangrenous: 541; 553
 gargle(n): 618
 gargle(v): 609
 gel: 454
 gelatin: 454
 genu-pectoral position: 305
 geophagia: 508
 gingiva: 175; 188
 gingival hemorrhage: 609
 gingivitis: 281; 310
 gingivostomatitis: 357
 glaucoma: 426
 globar conjunctivitis: 413
 glomerulonephritis: 488
 glossitis: 441
 granular: 251
 granulate: 537
 granulation tissue: 403

gritty 251
grow 154, 255
growth 406; 437; 481
gum 133
gynecomastia 594

H

hastosis: 188; 439
hammer-toe 597
hardness of hearing 621
has 403, 533
hath, 6; 223
healthfulness: 223
hathy 223
hearing: 621
heart 481
heartburn: 32
height: 87
hematemesis: 586
hematoma: 532
hemiplegia 391
hemolysis: 289
hemopoietic: 243
hemoptysis: 587; 607
hemorrhage: 609
hemorrhagic: 489
hepatitis: 472
hernia 165; 501
herpes simplex: 331
herpes zoster: 517
heterotaxia: 211
hirudo medicinalis: 298
hiraute 383
hirsutism: 383
hoarseness: 252; 312
hole 482
holowness 158
hospital 603
human 571
hydro-... 596

hydrocele: 623
hydrocephalus: 388
hydrometrium: 598
hydrophobia: 573
hydrophobic: 578
hymen: 505
hyper- 239
hyperopia: 399
hyperpnea: 445
hyperplasia: 221
hypertrophy 221
hypervolemia 262; 286

I

identical: 20
iliac bone: 69
imbibe: 352
immobilization: 552
impetigo: 518
impinge: 212
incise 514
incision 495; 555
incisor tooth: 58
incontinence: 546
indicated: 258
indication 258
infarct: 178
infarction: 178
infection: 439
inferior 49; 54; 64; 85
infertility: 506
inflammation 168; 357; 371, 419;
469
influenza: 311
infuse: 350
inguinal: 130
inhabitant: 13
inhibit: 303
insensitive: 402
insomnia: 363

nspect, 31
 nsufflation 619
 nterdigitate: 50
 ntermittent 341
 ntestinal ulcer: 231
 ntestine (large) 147
 nvoluntary 392
 ins: 165
 irregular: 379
 ischum: 582
 -tis 371; 469

J

jaw: 54, 260; 543
 jejunum: 148
 ely: 454
 joint: 36; 615
 joint cavity: 48
 jugular vein: 128

K

Kidney: 228
 knee-chest position 305
 koilonychia 353
 kyphosis: 512

L

laceration 214
 lacrimogenous: 400
 lacrimorrhea 404
 lambdoid: 53
 lamina: 129
 amina cribiformis: 138
 laryngotomy: 601
 latex 281
 lateral: 78, 104; 290
 ayer: 129, 141
 leanness: 21
 leavened: 691
 leech: 298

length 67
 lens: 139
 leonine facies: 531
 leprosy: 530
 loucoma: 424
 levator 92
 lid: 84
 ligament: 87
 limit: 39
 lipid: 201
 litharge 365
 location: 291
 longitudinal: 143
 loss of substance 535
 lumbar: 60
 lumbar puncture 179
 lumen: 121
 lymphadenopathy: 169
 lysis: 323

M

made of: 8
 maintain: 6
 malar bone 56
 malformed: 80
 malignant tumor: 551
 malodorous: 174
 mamilla: 122; 308
 mandible: 260; 545
 marijuana: 585
 massage: 384
 mastoid bone: 429
 maturity 26
 maxilla: 260
 measurement: 67
 medial: 90; 104; 290
 median: 67
 -megaly: 497
 meningitis: 560
 meningoencephalitis: 356

menopause 278
 menses 278
 menstruation 278
 mental confusion 330
 metabolism 156
 metabolize 43, 156, 351
 metatarsi 111
 micturition 151
 middle-agedness 27
 migraine 367
 miscarry 226
 mixture 567, 612
 mouthwash 618
 movable 47
 movement 105
 mucosa 440
 mucous discharge 319
 mucus 279, 574
 multiplicity 22
 muscular 116, 125, 238, 267
 mushroom 248
 myo 125, 238
 myopia 398

N

narcotic agents 255
 narcotize 255
 nasa 432, 434
 nature 16, 163, 291
 nausea 176, 241, 254
 necrotic 205, 471
 necrotize 205, 541, 553
 nematode 483
 nephritis 354, 487
 neutralize 150, 232
 night terror 317
 nipple 122, 308
 nocturia 494
 nonpenetrating 425
 nonpritting 420

normal 556
 nounish 35
 N.P.O. 307
 numbness 389
 nyctalopia 244

O

oblique 95
 observe 31
 obstruction 178, 431, 604
 ointment 107
 omphalitis 314
 oligo — 239
 oligemia 29
 ooze 595
 operculum 84
 orbit 55, 91
 orchismegaly 497
 orchitis 250, 296
 originate 33, 102
 osteology 139
 osteoporosis 206
 —otomy 495, 555
 oxygen 183, 569

P

pain 172, 266
 pain-relieving 230
 palpate 31
 papule 171
 paracentesis 179, 473
 paralysis 391
 paralyzed 393
 parasympathomimetic 358
 parenchyma 24, 452, 525
 paresis 117, 358
 part 57
 patella 86
 — pathy 339
 penetrating 425

penis: 579
 perforation: 482
 pericarditis: 212
 perspire: 302
 petrous bone: 429
 — pexy: 412
 pharyngitis: 310
 phlegmon: 378
 pica: 468
 pincers: 543
 pinworm: 480
 pipe: 77; 430
 pitting: 420
 pleasant: 1
 pleuritis: 356
 pleuropneumopathy: 339
 pneumonia: 450; 453
 pneumonitis: 453
 polycythemia: 282; 287
 polyp: 164
 polypnea: 324
 polypoid: 164
 postabsorptive state: 307
 posterior: 81
 potion: 479
 preadolescent: 268
 preparation: 599
 prescription: 605
 priapism: 503
 probe: 407
 process: 43; 98; 118; 134; 612;
 614
 pronate: 110
 pronation: 61; 101; 79
 proper: 375
 proportionate: 162
 proptosis: 316
 protracted: 194
 prurigo: 519
 pruritis: 329; 369

pseudo- 375
 psychosis: 385
 pterygium: 417
 ptosis: 89
 pulmonary parenchyma: 452
 pulsate: 218
 pusation: 181
 pulse: 182
 puncture: 179; 473
 pungent: 464
 purgative: 237
 purulent: 423
 pyorrhea: 502
 pyrosis: 32

Q

quaternary: 332

R

rabid: 572
 raise: 92
 recrudescence: 366; 196
 ramify: 65
 relieve: 608
 relieve pain: 230
 renal thrombosis: 592
 rennin: 284
 reno - : 228
 resin: 133; 347
 respiration: 51; 186
 respiratory tract: 99
 rest (vi): 380
 restitution: 540
 retention (urinary): 491
 retina: 140
 risus sardonicus: 396
 rotation: 61; 66; 96

S

sacral: 60

saliva: 304; 569
 scab: 362; 173
 scabies: 520
 scale: 566
 scar: 364
 scissors: 409
 scrofula: 522
 scrotum: 149; 297
 sediment: 233; 485
 sedimentation: 233
 seminal duct: 114
 seminiferous duct: 114
 sensation: 160
 sensitivity: 458
 seropurulent discharge: 570
 serosanguinous: 394
 serous: 320
 serous discharge: 320
 serpiginous ulcer: 526
 sham: 375
 shape: 556
 shell: 613
 shoulder: 72; 204
 shreds of mucosa: 206
 sieve: 138
 sialorrhea: 397; 438
 sign: 185
 site: 291
 sitz bath: 257
 skull: 93
 smallpox: 364
 solidity: 158
 solidness: 158
 somnolence: 457
 speech: 434
 sphincter: 115
 spinal process: 62
 spinal tap: 179
 spine: 62
 spine (scapular): 75

splenitis: 474
 splint: 242; 548
 splinting: 433
 spoon: 611
 sprain: 343
 stability: 12
 stagnant: 224
 stain: 200
 starvation: 344
 static: 14
 stick: 276
 sticky: 276
 stomatitis: 313
 stratum: 141
 strength: 21
 stupor: 457
 styptic: 590
 suck: 44
 substance: 535
 superior: 49; 54; 64; 85; 127
 sudorific: 303
 supinate: 11
 supination: 61; 79; 101
 suppository (to use a): 627
 suppurate: 167; 511
 suppuration: 511
 suppurative: 423
 surgeon: 411
 surgery: 387; 411
 susceptibility: 215
 susceptible: 215
 suspension: 479
 suture: 374; 499
 swelling: 419
 sympathomimetic: 359
 synechia: 408
 syrup: 479
 systole: 342

T

tachycardia: 328

tachypnea: 324; 336; 446
 tamponade: 462
 tap: 179; 473
 tenia saginata: 484
 thickness: 34; 192
 thin: 210
 thinness: 192
 thoracic: 60
 thoracic cavity: 470
 thorax —: 339
 throb: 218
 thrombosis: 592
 thumb: 76
 thyroid: 97
 tendon: 87
 tinnitus: 327
 tonic: 395
 topically: 266
 torsion: 343
 tourniquet: 293
 tract: 209
 traction: 547; 552
 transit: 184
 transparency: 195
 transparent: 195
 transversal: 144
 tremor: 390
 trepan: 559
 trephine: 559
 trismus: 578
 trocar: 179
 tube: 77; 577
 tuberculosis: 459
 tuberosity: 83
 tubule: 430
 tumor: 481; 437; 551
 turbid: 193

U

ulcer: 170; 422

ulceration: 357
 ulcerative colitis: 231
 ulcerative enteritis: 231
 umbilical hernia: 315
 unconsciousness: 325
 urinary tract: 209
 urinate: 151
 urine: 189
 use: 627
 useless: 527
 uvula: 142; 282
 varicose veins: 513
 varicosities: 513
 vasodilation: 253
 venomous: 299
 ventral: 81
 vermifuge: 616
 vertigo: 254; 328
 vesicle: 361; 106
 villus: 33
 virgin: 153
 viper: 600
 viscera: 187; 340
 visual acuity: 405
 volvulus: 271

W

waste away: 30
 weakness: 21
 weight: 135
 weight loss: 460
 well-developed: 82
 wisdom tooth: 59

X

xiphoid: 70

Z

zona: 517
 zygomatic bone: 56

Pure Persian Medical Terms Extracted from
Zakhireye Kharazmshahi
A Guide for Formation of Persian Scientific Words.
by: Jami Shakibi Guilani, M. D.
Teheran, 1984